

گاهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، صنفی

سال پنجم شماره سیزدهم اردیبهشت ۹۷

سرمقاله

۲۷۵ روز دولت موقت

مسئله هسته‌ای ایران

اقتصاد در مسلخ سیاست

اقتصاد در آیهی آزادی

طعنه به خویشان

چالش‌های اهل سنت در مشهد

سرنیال پایتخت موسسه اوج

هنوز وقت داریم

سعی کن بفهمی

مبارزه برای یک حق

عواگرایی با طعم فرهنگ

روزگار بدون شاعر

تئاتر دانشجویی در گذر زمان

زیبایی بزرگ

هنرهای معترض

میراث دیبا



عبور از این سد در شرایط فعلی ایران امری ناممکن به نظر می‌رسد و قشر بزرگ سنتی جامعه به شدت جبهه خواهند گرفت. موافقان تغییر نه امکان تبلیغات وسیع و هزینه‌بر دارند، نه ابزار کافی برای بیان نظرات، نه امنیتی تضمین شده برای فعالیت و عموماً برای امرار معاش خود آنها وابسته به دولت هستند. عدم وجود جامعه مدنی قدرتمند و احزاب مستقل بزرگترین مشکل در برگزاری فراندوم است و هیچ مذاکره‌ای بین دو طیف مقابل هم عادلانه برگزار نخواهد شد.

فی‌الحال برگزاری فراندومی برای تغییر حاکمیت به نظر می‌رسد که می‌تواند بدترین اتفاق برای ملت ایران باشد که منجر به یکدست و تک صدا شدن قشر تمامیت طلب حاکمیت خواهد شد که بیش از پیش بر کرسی خود استوار است. این اتفاق هم برای اصلاح طلبان معتقد به جمهوری اسلامی و هم برای تمام مخالفان آن هزینه سنگینی خواهد داشت، چرا که پس از گرفتن رای تایید در فراندوم هسته محافظه‌کار و انحصارطلب حاکمیت، افسارگسیخته و با پشتوانه‌ی نتیجه فراندوم شروع به حذف تمامی مخالفین و منتقدین می‌کند تا دیگر مجبور به مقابله و جلب رضایت افکار آنها نباشد. پس از فراندوم حکومت مصادق بارز گفتار معروف "چیزی که تورا نکشد قوی‌ترت می‌کند" خواهد شد. با حذف همه افکار مخالف راه اصلاحات در حاکمیت به کلی بسته خواهد شد چرا که قشر تندرو با کنار زدن معتقدان به جمهوری اسلامی که کمی با آنها اختلاف نظر دارند چشم بر تمامی اشتباهات خود خواهند بست ولو به قیمت کشیده شدن کشور به پرتگاهی باشد که هیچکس از برکات آن بی‌نصیب نخواهد ماند خصوصاً در حوزه سیاست خارجی با حضور چهره‌های ضد ایرانی در کابینه ترامپ و از این سو شدت گرفتن اقدامات ایران در مقابله با آمریکا و اسرائیل در منطقه خطرات بزرگی متوجه ملت ایران خواهد شد که کوشک‌نشینان طعم تلخ آن را مانند گذشته که از عدم تاثیر تحریم‌ها سخن می‌گفتند، نخواهند چشید و این تازیانه‌های سترگ بر گرده ملت نحیف ما فرود خواهد آمد.

بیزدان عین‌القصر
کارشناسی متالورژی ۹۴

جمهوری اسلامی ایدئولوژیک کردن سنت است و هرچند ثمره مشخصی نداشته‌باشد اما ریشه مستحکمی دارد و اینگونه ناکارآمدی نظام متوجه ایدئولوژی آن نخواهد بود بلکه حداکثر بر گردن کارگزاران بی کفایت است. مقابله با این دیدگاه رایج بین مردم قاعدتاً نیاز به ابزارهای اطلاع‌رسانی جمعی و تربیون و مطبوعات و غیره دارد. چندی پیش شماری از چهره‌های فرهنگی پیشنهاد گذار مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی به دموکراسی سکولار پارلمانی را مطرح کردند که یکی از ارکان این گذار نظارت سازمان ملل بر فراندوم بود اما دخالت در انتخابات برای حصول نتیجه مطابق میل حکومت از احتمال کمتری نسبت به استفاده از دیگر ابزارهای قدرتمند تبلیغاتی برخوردار است. دستگاه‌های عظیم خبری و مطبوعات و مساجد و اکثر محافل مذهبی در اختیار قشر محافظه‌کار و سنت‌گرای حاکمیت ایران است و با این سلطه اطلاعاتی عظیم توان القاء تفکرات موافق به بطن جامعه وجود دارد لذا برای مدافعین گزاره مخالف نظر حاکمیت در فراندوم راهی برای آگاهی بخشی در مورد عقیده خود وجود ندارد و انحصار در دست گروه دیگر است علاوه بر این تضمینی هم برای امنیت آنها وجود ندارد و حتی اگر سازمان ملل بر برگزاری فراندوم نظارت داشته باشد کنترلی بر اتفاقات پیش از آن نخواهد داشت و مشخصاً نهاد های مدافع حقوق بشر و عفو بین الملل یا دیگران قدرت کافی برای محافظت از امنیت جانی شغلی و روانی همه فعالین مدنی را ندارند. از دیگر معضلات برگزاری فراندومی آزاد، وسیع بودن دامنه دولت و سیستم بروکراسی در ایران است که باعث می‌شود جمعیت کثیری از مردم زیر چتر حمایتی دولت باشند و مستقیم یا با واسطه متصل به آن و طبعاً با توجه به گزینش‌های بسیار دقیق سازمانها که زندگی خصوصی افراد زیر مجموعه خود را زیر نظر دارند، هر حرکتی در جهت نامطلوب به سرعت اثرات خود را نمایان خواهد کرد.

با نگاهی اجمالی به مباحث مطروحه می‌توان فهمید که اساساً برگزاری فراندوم برای تغییر حاکمیت در ایران امکان پذیر نخواهد بود زیرا که مخالفان در حالی باید با یک حکومت ایدئولوژیک رقابت کنند که سد بزرگی مانند سنت ایدئولوژیک را در پیش دارند و

در ۲۲ بهمن ماه سال ۹۶ حسن روحانی در سخنرانی خود با نگاهی به وقایع اعتراضات دی ماه و فوران موج نارضایتی مردم از حاکمیت، ظاهراً با به رسمیت شناختن حق مردم برای تصمیمگیری برای آینده خود، موضوع فراندوم را مطرح کرد که پس از آن واکنش‌های بسیاری را در پی داشت. باری اگر این سخنان روحانی از سر همراه کردن مردم معترض با خود و کسب محبوبیت بوده یا خود به برگزاری این فراندوم معتقد است و یا اگر مطرح کردن این موضوع رمزی و نشانه‌ای برای معامله و یا مصالحه در بازی سیاست باشد به هر صورت بررسی نتایج احتمالی برگزاری فراندوم ضرورت پیدا می‌کند حال آنکه روحانی بسیار مبهم در مورد فراندوم صحبت کرد و دیگر افرادی هم که نسبت به او واکنش نشان دادند مبهم‌تر از او با لحنی آمیخته با عدم اعتماد به نفس برگزاری آن را تقبیح کردند. در وهله اول موضوعی که حائز اهمیت است، موضوع فراندوم است. فراندوم بر سر چه باشد؟

با توجه به تقارن با ایام سالگرد فراندوم تعیین نظام حاکم در سال ۵۸ می‌توان متصور بود که اصلی‌ترین سوال میان مردم و حاکمیت چگونگی اداره کشور و یا به طور خاص نظر مردم نسبت به جمهوری اسلامی می‌باشد. یکی از مسائل مورد بحث در بین مردم پیش بینی نتیجه فراندوم "آری یا نه به جمهوری اسلامی" است که بیشتر رجال سیاسی معتقد هستند که نتیجه این فراندوم آری خواهد بود. فارق از هجمه‌های صورت گرفته به این افراد اما با اندکی بررسی می‌توان دریافت که مطلب خلاف واقعی بیان نشده‌است. آن چه از گفتمان برخی معترضین دی ماه برآمد این مهم بود که گزینه احتمالی دیگر در برابر جمهوری اسلامی حکومتی سکولار خواهد بود؛ با تبلیغات مختلف طی سالیان متمادی توسط حاکمیت در مورد مفهوم سکولاریسم در اذهان عمومی انتظار می‌رود که قاطبه‌ی قشر مذهبی مردم واکنشی منفی نسبت به این نوع حکومت داشته باشند چرا که حفظ دین و سنت را در پرتو حکومت اسلامی می‌بینند و اگر شاعری نباشد که احکام شرع را اجرا و ناظری که بر تطابق قوانین با شرع مقدس نظارت کند آنگاه گمان آنان بر این می‌رود که دین و قوانین دینی در جامعه دچار زوال می‌شوند. علی‌الظاهر از عوامل قدرتمند شدن

اکنون انقلابیون برای خود دولت داشتند و عملاً بختیار تنها مانع آن‌ها به حساب می‌آمد. همان‌طور که پیش بینی میشد دولت بختیار نیز دوام نیاورد و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سقوط کرد و نهایتاً انقلاب به پیروزی رسید. بعدازظهر دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ مهندس بازرگان به همراه آقایان عباس امیر انتظام، عباس رادنی، اسماعیل افجه‌ای، مهندس صباغیان و دکتر یزدی به صورت اداری و تشریفاتی به ساختمان نخست وزیری رفته و رسماً دولت موقت آغاز به کار کرد.

سیاسی

۲۷۵ روز دولت موقت

مقدمه

همه چیز خیلی سریع پیش می‌رفت. تقریباً همه گروه‌های مخالف به یک هدف مشترک رسیده بودند و آن کنار کشیدن شاه از قدرت و تغییر نظام سلطنتی بود. حتی این بار مخالفان یک گام فراتر رفته و قانون مشروطه را نیز به رسمیت نمی‌شناختند و دیگر شاه نیز مورد پذیرش آنان نبود.

در ۲۶ دی ۱۳۵۷ این فشارها و مخالفت‌ها جواب داد و نهایتاً شاه ایران را ترک کرد. دکتر شاپور بختیار که عضو جبهه ملی بود و در سال ۱۳۳۲ به دلیل حمایت از دکتر مصدق به زندان افتاده بود، از سوی شاه به عنوان نخست وزیر دولت اشدتی ملی انتخاب شد. علی‌رغم تلاش‌هایی که بختیار در مدت کوتاه نخست وزیری خود انجام داد تا از

مخالفت‌ها و آشوب‌ها بکاهد، اما مخالفان هم‌چنان ساز خود را می‌زدند و توجهی به این موضوعات نداشتند. دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ آیت الله خمینی به ایران بازگشت و طی یک سخنرانی طوفانی در بهشت زهرا تکلیف همه چیز را روشن کرد. حالا دیگر بختیار نیز کاری از دستش بر نمی‌آمد. به دستور آیت الله خمینی در شامگاه ۱۴ بهمن ۱۳۵۷ طی جلسه‌ای با حضور اعضای شورای انقلاب در اقامت‌گاه ایشان واقع در دبستان علوی، مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت تعیین شد. حکم او در ۱۵ بهمن ابلاغ و در ۱۶ بهمن در آملی تئاتر مدرسه علوی به او اعطا شد.

اکنون انقلابیون برای خود دولت داشتند و عملاً بختیار تنها مانع آن‌ها به حساب می‌آمد. همان‌طور که پیش بینی می‌شد دولت بختیار نیز دوام نیاورد و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ سقوط کرد و نهایتاً انقلاب به پیروزی رسید. بعدازظهر دوشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ مهندس بازرگان به همراه آقایان عباس امیر انتظام، عباس رادنی، اسماعیل افجه‌ای، مهندس صباغیان و

دکتر یزدی به صورت اداری و تشریفاتی به ساختمان نخست وزیری رفته و رسماً دولت موقت آغاز به کار کرد.

دولت موقت و شورای انقلاب

پس از انقلاب اسلامی به همان سبک و سیاقی که در سایر حرکت‌های اجتماعی، جنگ‌ها و انقلاب‌های پس از پیروزی اتفاق می‌افتد، شرایطی به وجود آمد که حالاتی از نوع رخوت، تجدید نظری، اختلاف، انشقاق یا تلاش‌هایی برای تقسیم محصول، میراث و غنائم ظاهر گردید. در همین راستا نیز تفسیرها و برداشت‌های جدید از انقلاب، هدف انقلاب و چرایی آن به وجود آمد. البته از آن جهت که انقلابیون شامل طیف‌های گسترده‌ای از اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های مطرح در آن دوره بودند و برای رسیدن به پیروزی در انقلاب با یکدیگر ائتلاف کرده بودند، قابل پیش‌بینی بود که اکنون این ائتلاف سست از هم بپاشد و همه گروه‌های درگیر ادعای سهم خواهی از انقلاب را داشته باشند و طبیعتاً ادامه این جریان سبب مبارزات پیدا و پنهان بر سر به دست گرفتن قدرت در حاکمیت جدید شود. اما چون بخشی از طرف‌های درگیر که قدرت زیادی هم پس از انقلاب به دست آورده بودند، به عنوان عرضه‌کنندگان دین در جامعه شناخته می‌شدند انتظار می‌رفت در این درگیری‌های گسترده بر سر قدرت، نقش واسطه را اختیار کنند و برای حل و فصل اختلافات بین گروه‌ها چاره‌ای بیابند تا نظام نوپای جمهوری اسلامی بتواند در سایه وحدت و همدلی همه جریانات و گروه‌های سیاسی کار خود را آغاز کند. اما در واقعیت اتفاقات دیگری روی داد که نشان می‌دهد آن انتظارات تا حد زیادی بی‌جا بوده است.

وحدت، یکپارچگی و هم‌صدایی که در آغاز انقلاب به وجود آمده بود، پس از مدت کوتاهی به دو قطبی «انقلابی و ضد انقلابی» یا «مکتبی و غیر مکتبی» بدل شد. بیشتر درگیری‌ها میان جریاناتی بود که قصد پیاده کردن دین در جامعه را داشتند؛ منتها به روش خویش.

چرا که اساساً حقی برای آن دسته که به جدایی دین از سیاست و نهادهای اجتماعی معتقد بودند، در نظر گرفته نشده بود. بر فرض هم اگر قرار بود به آن‌ها میدان داده شود، درگیری‌های دینداران آن قدر گسترده و وسیع بود که عملاً چیزی برای این دسته باقی نمی‌ماند! اینکه علت و ریشه‌ی اصلی به وجود آمدن این دگرگونی‌ها و تحولات چه بوده و از کجا ناشی می‌شود، خود جای بحث طولانی دارد. اما به طور خلاصه شاید بتوان گفت انحصارگرایی‌ها، عدم پذیرش و تحمل تفکر مخالف و مقابله و تلاش برای یک دست سازی ساختار قدرت و حاکمیت از مهمترین علل ایجاد این دو قطبی‌ها بوده است. تقابل دو جبهه مکتبی و غیرمکتبی در قالب تقابل

طور جدی درخواست استعفا داده بود. هر بار برای این منظور خدمت آقای خمینی می‌رفتیم، ایشان می‌گفتند «اگر قرار است برویم، همه با هم می‌رویم» و مانع استعفا می‌شدند. همین موضوع به تنهایی حکایت از آن دارد که چه فشارهایی علیه دولت موقت وجود داشت، مداخله‌های پیدا و پنهانی که نهایتاً باعث شد که مهندس بازرگان، آن انقلابی خستگی ناپذیر که مدت‌ها سابقه مبارزاتی علیه رژیم شاه را داشت اینگونه ناچار به استعفا شود.» مکتبی‌ها قدرت و نفوذ زیادی هم در حاکمیت و هم در جامعه داشتند، چرا که غالباً روحانیونی که فعالیت سیاسی می‌کردند در این دسته حضور داشتند و از آن جهت که رهبر انقلاب نیز خود شخصیتی روحانی بود و



دین برای اکثریت جامعه ایران در آن زمان از اهمیت زیادی برخوردار بود لذا مکتبی‌ها علاوه بر حاکمیت، غالب جامعه را نیز با خویش همراه کرده بودند. اما از آن طرف غیرمکتبی‌ها با اینکه مسلمانان بودند و قصد پیاده کردن قوانین اسلامی را در جامعه داشتند، به اندازه مکتبی‌ها نتوانستند برای خود پایگاه مردمی ایجاد کنند. دولت موقت که اعضای آن غالباً از نهضت آزادی و طرفداران مرحوم دکتر مصدق به شمار می‌رفتند به عنوان غیرمکتبی‌ها در جامعه شناخته می‌شدند. آن‌ها در پیاده کردن دین در جامعه با مکتبی‌ها اختلاف داشتند و بیشتر در صدد ایجاد پیوند و رابطه میان دین و مدرنیته بودند. از طرفی به دلیل اینکه مشی و مرام لیبرالی نیز در دولت موقت وجود داشت، اکنون مارکسیست‌های مسلمان نیز -که آن‌ها هم غیرمکتبی به حساب می‌آمدند- علیه دولت موقت موضع می‌گرفتند، بیانیه صادر می‌کردند و بر آتش اختلاف میان شورای انقلاب و دولت موقت می‌افزودند.

روحیه انقلابی و تحول خواهانه که به سبب انقلاب میان جوانان ایجاد شده بود و انتظارات فراوان آن‌ها برای تغییر و اصلاحات ناگهانی با هدف ایجاد جامعه آرمانی خویش نیز بستری را فراهم کرده بود، تا جریانات رادیکال و تندروی سیاسی در میان آن‌ها نفوذ کرده و از طریق آن‌ها به مبارزات خود در جهت کسب منافع حزبی و جناحی استفاده کنند. به همین خاطر فضای دانشگاه‌ها در ابتدای انقلاب بسیار سیاسی و ملت‌پس بود. تشکل‌های دانشجویی از هر طیفی چه مذهبی و چه مارکسیستی بسیار فعال شده بودند. گروه‌های رادیکال و مارکسیستی همانند «سازمان چریک‌های فدایی خلق» با این ایده که اگر بتوانند جریان لیبرال و به اصطلاح خویش بورژوا را از میدان سیاست خارج کنند، در نهایت با مذهب و مکتبی‌های مخالف دولت موقت و جریان غرب‌زده می‌توانند همکاری و تعامل کنند. تا آن‌ها نیز سهم خویش را از انقلاب دریافت کنند. به همین خاطر از هیچ تلاشی در جهت تضعیف دولت

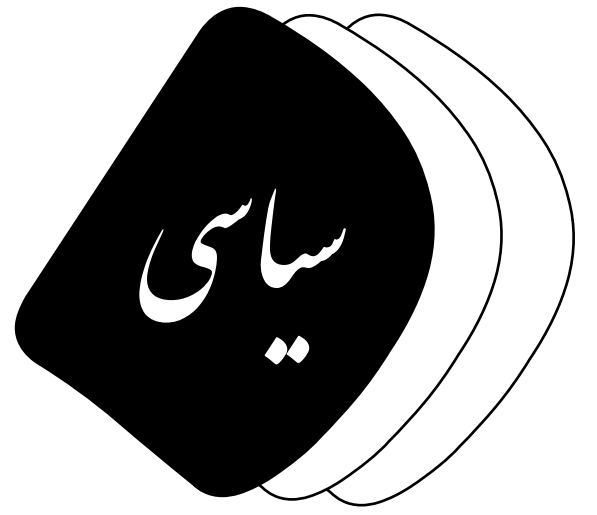
موقت دریغ نکردند. بیانیه‌های تند و توهین‌آمیز، تخریب شخصیت‌های اصلی دولت موقت و وابسته و غرب‌زده خواندن آن‌ها، اقدام برای اشغال سفارت آمریکا در ابتدای انقلاب و موارد بسیار دیگر که همگی نشان از فعالیت گسترده آن‌ها برای از بین بردن اعتماد جامعه به دولت موقت است.

اشغال سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸

در تابستان و پاییز ۱۳۵۸ فضای سیاسی در ایران ملت‌پس و تحت تأثیر طرح مساله ولایت فقیه در مجلس خبرگان بود. دولت و نیروهای اجتماعی و حتی جریان‌های غیرمکتبی از درون مجلس خبرگان به مخالفت با این طرح برخاسته بودند و هیات دولت با استناد به عدول مجلس خبرگان از حدود صلاحیت خود (کنار نهادن پیش‌نویس قانون اساسی و طرح بحث ولایت فقیه) و نیز سپری شدن فرصت دو ماهه آن برای تصویب و تدوین قانون اساسی، طرح انحلال مجلس خبرگان را تصویب کرد که با وجود ناکام ماندن آن بر اثر مخالفت آیت الله خمینی، موجب تشدید حملات و فشار به دولت موقت شد. از آن طرف فضا سازی‌های گسترده و مسموم جریانات مارکسیستی و مکتبی علیه دولت موقت، تقابل دانشجویان مذهبی و مارکسیستی با یکدیگر و ایجاد رقابتی خطرناک بین آن‌ها برای اثبات انقلابی بودن خویش و فعالیت مشترک و البته ناخواسته آن‌ها علیه دولت به بهانه اینکه دولت موقت کارایی لازم برای انجام اصلاحات مورد نظر انقلاب را ندارد و همچنین ادعای آن‌ها مبنی بر اینکه روحیه و وابستگی و غرب‌زدگی در میان اعضای کابینه دولت موجود است، باعث شد تا پتانسیل یک اقدام فوری و انقلابی توسط دانشجویان به وجود بیاید. در همین حین ملاقات مهندس بازرگان و دکتر یزدی در

الجزایر با مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا در حاشیه جشن استقلال الجزایر و پذیرش شاه توسط دولت آمریکا برای ادامه روند درمانش، سبب شد تا عده‌ای از دانشجویان که خود را «پیرو خط امام» می‌دانستند، به سفارت آمریکا حمله و آن جا را به اشغال خود درآورند و کارمندان سفارت را گروگان بگیرند. این اقدام غیرقانونی زمینه سقوط دولت موقت را فراهم کرد و در نهایت باعث شد تا پس از ۲۷۵ روز از آغاز دولت موقت هیات دولت استعفا خود را اعلام کند.

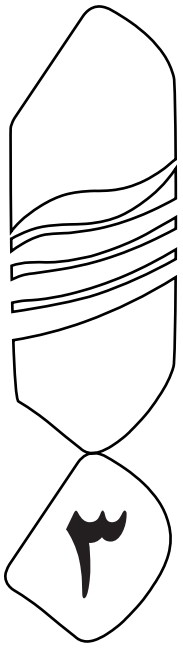
مهدی بازرگان در نامه استعفا خود در چهاردهم آبان ۱۳۵۸ خطاب به آیت الله خمینی نوشت: «... نظر به اینکه دخالت‌ها، مزاحمت‌ها، مخالفت و اختلاف نظرها انجام وظایف محوله و ادامه مسئولیت را برای همکاران و اینجانب مدتی است غیرممکن ساخته و در شرایط تاریخی حاضر نجات مملکت و به ثمر رساندن انقلاب بدون وحدت کلمه و وحدت مدیریت میسر نمی‌باشد، بدینوسیله استعفا خود را تقدیم می‌دارم.» این نامه درست یک روز پس از اشغال سفارت آمریکا نوشته شد و در آن مطالبی بیان شد که به خوبی بیانگر فضای حاکم ضد دولت بود. روی کار آمدن دولت موقت و ادامه فعالیت آن در سایه همکاری و همدلی همه جریانات مبارز که در پیروزی انقلاب نقش داشتند، می‌توانست تبدیل به الگویی موفق برای دولت‌های آینده در نظام شود اما اینگونه نشد، بلکه برعکس، شاید بتوان گفت تبدیل به الگویی برای نحوه درگیری جریانات سیاسی با دولت‌های دیگر که در این چهار دهه در ایران بر روی کار آمدند، شد. به هر حال باید پذیرفت که ادامه این روند به سود هیچکس نیست و تنها باعث تضعیف نظام جمهوری اسلامی می‌شود. هم اکنون باید به سمت زدودن اختلافات و آغاز گفتگوهای ملی برای نجات ملی حرکت کرد.



حسن روحانی رئیس‌جمهور وقت، رئیس تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای در دوره «سید محمد خاتمی» بود؛ لذا از تمام پیچ‌وخم و دشواری‌های این مسئله آگاهی کامل داشت. او به نیکی می‌دانست که باید در رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در امر هسته‌ای بازنگری اساسی انجام شود. حال سؤالی که این نوشتار در پی پاسخ به آن برمی‌آید، این است که چگونه مسئله هسته‌ای در این دوره به فرجامی نیک نزدیک می‌شود، در حالی که در دوره‌های گذشته کور سویی از امید در پیشروی در مذاکرات دیده نمی‌شد؟ چرا و چگونه فرآیند مذاکره در دوره‌های گذشته همواره در سیکل بن‌بست و بی‌اعتمادی دوطرفه بوده و امروزه به تعامل سازنده مبتنی بر رهیافت برد-برد استوار می‌شود؟ فرضیه مطرح همان درک حسن روحانی از بایستگی تغییر در رویکرد سیاست خارجی تصور می‌شود.

مسئله هسته‌ای ایران در بستر دشواری‌های سیاست خارجی

سال پنجم شماره نهم اردیبهشت ۹۷



با روی کار آمدن دولت «حسن روحانی»، یکی از وعده‌های انتخاباتی وی، حل مناقشه هسته‌ای با غرب، در دستور کار اصلی دولت قرار گرفت. به صورتی که طی دو سال اول، بیشتر وقت و انرژی دولت در حل این معضل مصرف شد؛ زیرا بزرگ‌ترین چالش گریبان گیر مملکت، امر اقتصادی بود که این مسئله نیز به دلیل تحریم‌های بین‌المللی، دولت را به وضعیت فلج‌گونه‌ای دچار ساخته بود. حال اگر این دولت حل معضل اقتصادی مردم را در دستور کار خود قرار بدهد، باید در گام اول تحریم‌های فلج‌ساز اقتصادی را برطرف می‌ساخت. چون این تحریم‌ها در نتیجه فعالیت‌های هسته‌ای ایران بود، لازم بود این امر را برای جهانیان اعتمادسازی کرد.

حسن روحانی رئیس‌جمهور وقت، رئیس تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای در دوره «سید محمد خاتمی» بود؛ لذا از تمام پیچ‌وخم و دشواری‌های این مسئله آگاهی کامل داشت. او به نیکی می‌دانست که باید در رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در امر هسته‌ای بازنگری اساسی انجام شود. حال سؤالی که این نوشتار در پی پاسخ به آن برمی‌آید، این است که چگونه مسئله هسته‌ای در این دوره به فرجامی نیک نزدیک می‌شود، در حالی که در دوره‌های گذشته کور سویی از امید در پیشروی در مذاکرات دیده نمی‌شد؟ چرا و چگونه فرآیند مذاکره در دوره‌های گذشته همواره در سیکل بن‌بست و بی‌اعتمادی دوطرفه بوده و امروزه به تعامل سازنده مبتنی بر رهیافت برد-برد استوار می‌شود؟ فرضیه مطرح همان درک حسن روحانی از بایستگی تغییر در رویکرد سیاست خارجی تصور می‌شود.

سیاست خارجه دولت‌ها همواره بر بنیان منافع ملی آن‌ها تعریف می‌شود. منافع ملی محک تشخیص نفع و ضرر یک ملت است که دولت‌ها در راستای آن سود حداکثری و ضرر حداقلی را برای ملت خود به ارمغان می‌آورند. در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی به نکته قابل توجهی برمی‌خوریم که در کنار منافع ملی در تعریف سیاست خارجه، با منافع ایدئولوژیک نیز روبرو می‌شویم؛ یعنی در کنار کسب حداکثر سود در هر تعاملی با ملل دیگر باید نفوذ و قدرت ایدئولوژیک نظام نیز مورد توجه قرار گیرد. این نفع ایدئولوژیکی از نگرش فراملی دین اسلام برمی‌خیزد که همواره باید یاور مظلومان جهان و خصم ظالمان باشیم. باید از هیچ زورگویی نهراسیم و بر قاعده نفی سیل از پذیرش هرگونه استیلا بیگانه دوری گزینیم چرا که شرع در فرآیند پایدا و ناپایدا، آن را به شدت منع کرده است. این نگرش را در اصول سه و یک‌صد و پنجاه و دوم تا یک‌صد و پنجاه‌وپنج قانون اساسی می‌توان دید. این دوپارگی در سیاست خارجی، جمهوری اسلامی را در چالش نفع ملی و ایدئولوژیک سرگردان ساخته است. در بررسی تاریخ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌توان این چالش را به‌وضوح در مقاطع مختلف تاریخی مشاهده کرد. به‌خصوص آن‌که بر بنیان تقدم امر شرع بر عرف در قانون اساسی جمهوری اسلامی، نفع ایدئولوژیک بر نفع ملی سایه افکنده و به منافع ملی از دید منافع ایدئولوژیک نگریسته شده است.

مسئله هسته‌ای نیز از زمانی که به سیاست خارجه جمهوری اسلامی راه یافته، همواره از چشم‌انداز ایدئولوژیکی بدان توجه شده است. لذا در این رهیافت ایدئولوژیک، غرب در قامت دشمن، اصولی در دستور کار خود داشته که این اصول عامل اصلی بن‌بست تمام مذاکرات و حتی پنهان‌کاری‌های سیستم حکومتی بوده است. این اصول عبارت‌اند از:

الف- غرب به رهبری ابرقدرت آمریکا از پیشرفت و توسعه ملل شرقی به‌خصوص مسلمانان جلوگیری

جمهوری اسلامی نشان داد که عدم تعامل بین‌المللی فرجام ناخوشایندی به همراه خواهد داشت؛ به صورتی



می‌کند. حاشیه‌ای و پیرامونی نگاشتن شرق و وابستگی آنان به مرکز، همواره سیاست اصلی غرب بوده است. توسعه هسته‌ای ایران یعنی خروج از مدار پیرامون و قرارگرفتن در راستای توسعه‌ی استقلال مدارانه است.

ب- توسعه ایران می‌تواند فرآیند همیاری به مظلوم و مواجهه با ظالم را تقویت سازد؛ به‌خصوص در منطقه خاورمیانه که ملل مظلوم فلسطین، لبنان، سوریه، یمن، عراق و... چشم به یاری ایران دارند. ایران نیز در نوک پیکان مواجهه با ظالم منطقه، اسرائیل، قرار دارد. این امر سبب شده تا غرب به رهبری آمریکا، حمایت همه‌جانبه‌ای از اسرائیل داشته باشد. در این راستا نیز با هرگونه توسعه و ترقی ایران مخالفت می‌ورزند زیرا قدرت ایران به‌خصوص در عرصه هسته‌ای یعنی قدرت گیری جناح مظلوم در منطقه که در معادله مقاومت بازتعریف می‌شود.

ج- منطقه خاورمیانه متشکل از دو بلوک ایدئولوژیک شیعه و سنی است. قدرت گیری هسته‌ای ایران، بلوک سنی را از امپراتوری هلال خصیب یا شیعه هراسناک ساخته است. لذا این بلوک با بهره‌گیری از نفوذ خود بر غرب، مذاکرات را نافرجام می‌ساختند.

د- در این میان ایران نیز با گره امر هسته‌ای به منافع ایدئولوژیک، هرگونه تعامل با غرب را در قالب مفاهیمی چون سازش، ذلت، عدول از اصول و خط قرمزهای نظام، ناامیدی ملل مظلوم از فرآیند همیاری با غرب و... مطرح می‌کرد. ایستادگی و مقاومت در مقابل غرب را نشانه عزت و عبرت و توان ایدئولوژیک نظام تلقی می‌کردند. این مقاومت حتی اگر به شکست و گرفتارهای اقتصادی برای ملت ایران منجر شود، باز هم عزت برای ایران بازتعریف می‌شد. برسازی دژهای مستحکم هسته‌ای و سیاست‌های اقتصاد مقاومتی باید در این بستر فهم شود.

این رهیافت ایدئولوژیک، به سیاست هسته‌ای در دوره‌های مختلف نزاع بر سر هیچ و یا سیاست مقاومت برای کسب هیچ تبدیل شده بود؛ زیرا به میزان شدت گیری سیاست مقاومت ایدئولوژیک، غرب مقابله خود را با ایران سخت‌تر می‌کرد. اوج این سیاست ایدئولوژیکی را در دوره «محمود احمدی‌نژاد» می‌توان دید. رویارویی غرب با ایران از طریق تحریم‌ها و صدور قطعنامه‌ها، امر اقتصادی کشور را به‌جایی رسانده بود که شخص رئیس‌جمهور از ناکامی و فلج اقتصادی سخن می‌گفت. دوره احمدی‌نژاد به نیکی به مسئولان بلندمرتبه

که ابعاد این مواجهه ایدئولوژیک غیرقابل تشخیص بود. ظهور جریان‌های افراط‌گرایانه ایدئولوژیک در منطقه خاورمیانه و جهان، نظام بین‌المللی را در فرآیند ائتلاف علیه نظام‌های ایدئولوژیک قرار داده بود. احمدی‌نژاد در قامت رئیس دولت، به دلیل مواضع سرسخت‌گرایانه ایدئولوژیک، نظام بین‌المللی را در این ائتلاف پایدارتر کرد.

روی کار آمدن جناب حسن روحانی، با آگاهی از نارضایتی عمومی و عمق بیشتر شکاف اجتماعی دولت-ملت ناشی از فشار اقتصادی و سیاسی همراه بود. تغییر در وضع موجود برای کسب وضع مطلوب، نیازمند تحول بنیادی در سطح بینش سیاسی در تمامی سطوح بود. نکته کلیدی در این دولت، ایجاد موازنه در میان منافع ملی و منافع ایدئولوژیک بود. لذا شاه‌کلید برنامه روحانی در این راستا بود که «در کنار چرخش سانتریفیوژها باید چرخ اقتصادی مردم نیز بچرخد». استیلا هژمونیک منافع ایدئولوژیک بر عرصه سیاست داخلی و خارجی، چالش‌های فراوانی از بی‌اعتمادی داخلی و بین‌المللی را به وجود آورده بود. لذا در گام اول دولت روحانی با چرخش آرام، برنامه هسته‌ای را از بستر منافع ایدئولوژیک خارج و آن را در بستر منافع ملی تعریف نمود. در این تغییر نگرش، بر پایه قاعده فایده و ضرر به برنامه هسته‌ای نگریسته شد؛ یعنی با این سؤال که ما از برنامه هسته‌ای چه می‌خواهیم؟ آنچه می‌خواهیم، دامنه فعالیت هسته‌ای را تا کجا برای ما ضروری می‌سازد؟ این همان نقطه عزیمت برای مذاکره خواهد بود؛ زیرا نظام جمهوری اسلامی با فتوای رهبری آن ساخت بمب هسته‌ای را حرام دانسته؛ دیگر اصرار بر فعالیت بی‌ثمر و پرمخاطره برای کشور عقلایی نمی‌نمود. در این راستا با توجه به منع شرعی که بالاترین نقطه ایستایی در ساختار فقهی برای نظام به‌حساب می‌آمد؛ آنچه از انرژی هسته‌ای برای ما ضرورت دارد باید مینا قرار گیرد و از اصرار بی‌جهت و زیاده خواهانه مضر منافع ملی باید خودداری کرد.

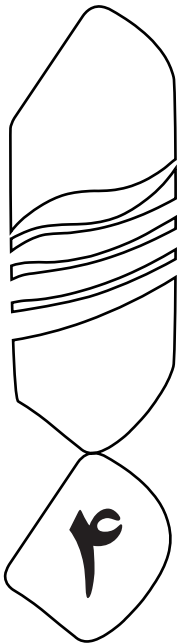
بی‌شک تیم آگاه به عرصه بین‌الملل و حقوق بین‌الملل از یک‌سو و مجرب در دانش هسته‌ای از سوی دیگر، می‌تواند طرف مذاکره‌کننده را از خواست و نیاز ایران آگاه سازد. براین اساس تیمی متخصص و مجرب به دانش حقوق و روابط بین‌الملل وارد کارزار مذاکره برای دفاع از منافع ملی شدند. این تیم در دوره سید محمد خاتمی به ریاست حسن روحانی، تجربه گران‌بهای مذاکره با طرف‌های غربی را در انبان خود داشتند. لذا به نیکی از

طرف مقابل و دغدغه‌های آنان آگاهی داشتند. همچنین تجربه، شیوه مذاکره را به آنان آموخته بود؛ یعنی برخلاف تیم‌های گذشته که «دکتر ولایتی» در نقد آن‌ها اظهار می‌داشت که در مقابل طرف غربی به قرائت بیانیه‌های ایدئولوژیک مبادرت می‌ورزیدند و بعد نام آن را دفاع از منافع ملی می‌گذاشتند. اصرار بر این شیوه در دوره احمدی‌نژاد، یعنی اصرار بر مقاومت ایدئولوژیک بی‌ثمر برای منافع ملی بود. عرصه مذاکره، محلی برای دادوستد است. مذاکره‌کننده با علم به آنچه می‌خواهد؛ دامنه داد خود را به‌طور مثال بر هفتاد می‌گذارد و دامنه ستد خود را بر هشتاد، این واقع‌بینی برای کسب حداکثری نفع و دفع حداکثری ضرر برای منافع ملی یک کشور به‌حساب می‌آید. اصرار بر دامنه صد در دادوستد، عرصه مذاکره را آغازی بر بن‌بست قرار می‌دهد.

خروج برنامه هسته‌ای از معادلات منافع ایدئولوژیک، واقع‌گرایی مبتنی بر منافع ملی و نیازهای کشور ترسیم گشت و در اولین جلسه مذاکره با ارائه پاورپوینتی به‌درستی به طرف‌های مقابل عرضه شد. آنگاه تلاش برای جلب اعتماد جهانی و کسب حداکثری آغاز شد. دو گام ژنو و لوزان، موفقیت تیم مذاکره برای اخذ حق ایران بود. حقی که بر بنیاد نیاز و ضرورت برای جامعه استوار بود. هیچ زیاده‌خواهی یا آرمان‌گرایی ایدئولوژیک در آن وجود نداشت. اقلان آمریکا به‌عنوان طرف اصلی این مذاکره، یعنی کسب اطمینان بر اساس واقعیت‌ها بوده است. حتی مذاکره مستقیم با آمریکا در این فرآیند، رهیافتی هوشمندانه دولت روحانی برای کسب موفقیت بوده است. آمریکا در مقام ابرقدرت، نفوذ بسیاری بر کشورها از جمله دولت‌های اروپایی دارد؛ اقلان آمریکا یعنی اقلان سایرین بوده است. در حالی‌که در گذشته می‌بایست که ابتدا سایرین را قانع می‌کردند و آنان آمریکا را که فرآیندی با فرجام ناکام بوده است.

دولت روحانی و تیم مذاکره‌کننده به دل‌پاسان منافع ایدئولوژیک نشان داد که ایران در یک فرآیند برد-برد می‌تواند منافع ملی بیشتری را از رویکرد بن‌بست کسب نماید. خروج ایران از انزوا و توانمندی اقتصادی، ایران را در مسیر توسعه و نفوذ عقلایی داخلی و خارجی قرار می‌دهد. ایران فعال در عرصه بین‌المللی در قامت بازیگری تأثیرگذار، می‌تواند نقش فراوانی را برای تحقق اهداف ایدئولوژیک و دفاع از مظلوم ایفاء نماید. ایران منزوی و ضعیف اقتصادی، سیاست‌های امنیتی و دشمن ترشان را در دستور کار خود قرار خواهد داد. در نتیجه از توجه به نفوذ بین‌المللی، مشغول چالش‌های درونی خود خواهد بود. رهیافت برد-برد در عرصه مذاکره هسته‌ای، سیاست تنش‌زدایی و هم‌گرایی در منطقه را تقویت می‌سازد؛ جایگاه و نفوذ ایران بیشتر می‌شود؛ توان تأثیرگذاری ایران به‌مراتب در قامت دولتی بزرگ و قدرتمند بیشتر می‌شود. درنهایت، فرجام مذاکرات تا لوزان به ایرانیان و مسئولین سیاسی، اقتصادی و نظامی به‌خوبی نشان داده که واقع‌گرایی، منافع ملی سرزمین ایران را در حداکثر ممکن تأمین می‌سازد. موازنه میان منافع ملی و ایدئولوژیک بر مبنای قانون اساسی می‌تواند منافع حداکثری را به ارمغان می‌آورد. دولت حسن روحانی، نمونه و تجربه جدیدی در عرصه سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی به‌حساب می‌آید که با توجه به آزمون‌وخطا دیگران رهیافت جدیدی را عرضه نمود.

محمد عثم
دکترای علوم سیاسی



به‌طور کلی می‌توان هر یک از ۴ متغیر اصلی شاخص آزادی اقتصادی در ایران را با توجه به نظام تصمیم‌سازی و ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران، بررسی وضعیت یکی از ارکان قدرت در کشور به شمار آورد و بر این اساس آن‌چه موجب وضعیت بحرانی ایران در شاخص آزادی شده است را شناسایی نمود. همان‌طور که روشن است متغیر «بازارهای باز» زیرشاخص‌هایی را مورد بررسی قرار می‌دهد که در حیطه‌ی سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی است و دولت‌های مختلف نیز مجری این سیاست‌ها هستند. در این متغیر ایران بدترین نمره را کسب نموده است.



اقتصاد در مسلخ سیاست

نوروز گذشته برای عرصه اقتصادی ایران، جایگاه وقوع اتفاق قابل پیشبینی بود که از سال‌های گذشته همواره کارشناسان اقتصادی هشدار آن را داده بودند. بالا رفتن نرخ ارز در کشور، مسئله‌ای که از سلبریتیهای اینستاگرامی و تلویزیونی تا مردم کوچه و بازار را به صحبت درباره این پدیده واداشت و سوداگری در بازار ارز را دوباره رایج کرد. اما چرا دلار گران میشود؟ افزایش قیمت دلار کدامین بخشهای اقتصادی را مورد آسیب قرار میدهد؟ در نوشتار پیشرو سعی داریم تا حدودی وضعیت بازار ارز ایران را ترسیم کنیم.

اگر بخواهیم در ابتدا به این پرسش بپردازیم که چرا دلار گران میشود؟ در حقیقت به یک نکته بدیهی در علم اقتصاد میرسیم و آن مسئله تعیین قیمت تعادلی یک کالا است. به عبارت دیگر در حالت معمول قیمت دلار نیز مانند سایر کالاها باید از طریق سنجش عرضه و تقاضا و مشخص کردن قیمت تعادلی طی این پروسه، تعیین گردد که در شرایط فعلی ایران با افزایش نرخ تورم، انتظار بالا رفتن قیمت دلار با توجه به نرخ تورم می‌رود. اما چیزی که همواره در دولتهای پس از سال ۱۳۵۰ در زمینه اقتصاد مشاهده می‌شود، فرآیند سرکوب قیمت دلار است. و دولت این عملیات را با توزیع ارز با قیمت کمتر از نرخ تعادلی آن انجام میدهد. سیاستی که پس از ۳۰ سال هنوز به مذاق دولت ایران خوش می‌آید، هرچند که نتایج آن آسیب‌هایی ریشه‌ای به اقتصاد ایران وارد میکند. نرخ ثابت دلار در ایران برای دولتها همواره محبوبیت ایجاد کرده‌است. مردمی که ارزش پول ملی خود را در مقایسه آن با دلار می‌بینند؛ طبیعتاً با ثابت بودن نرخ دلار، گمان میکنند که ارزش پول ملی آنها حفظ شده است. ارزش پول ملی در حقیقت قدرت خرید پول ملی است، برای مثال اگر ما در سال ۸۹ با ۵۰ هزارریال می‌توانستیم سبد کالایی را بخریم و در سال ۹۱ همان سبد کالا را باید به قیمت ۱۰۰ هزارریال می‌خریدیم؛ در چنین جایگاهی

خود، سطح عمومی قیمت کالاها را کنترل میکند. شاید این شبهه برای خواننده مقاله پیش‌آمده باشد که چگونه با این وضعیت دولت فعلی ایران درصد رشد اقتصادی را مثبت اعلام میکنند. باید به این نکته توجه داشت که درصد زیادی از صادرات کشور ما را کالاها‌ی زیرزمینی تشکیل می‌دهند که کشش این کالاها نسبت به نرخ ارز همواره ناچیز است. به عبارت دیگر کاهش یا افزایش نرخ ارز به صادرات این بخش آسیبی نمی‌رساند. و اگر ما این بخش را از صادرات ایران جدا کنیم، شاهد وضع نابسامان و اسفبار درتولید و رشد کشور خواهیم بود.

بعد از پرداختن به آسیبهای ارز دوتنرخی، جای آن است که به این مسئله بپردازیم که آیا این عملیات دولت در تثبیت قیمت دلار، و به این وسیله و همچنین به وسیله قیمت‌گذاری متمرکز، تثبیت سطح عمومی قیمت‌ها زیر نرخ تعادلی آن‌ها، عملیاتی موفق است یا خیر؟

تجربهبی دولتهای متفاوت چه قبل و چه بعد از انقلاب نشان میدهد که این عملیات همواره عملیاتی محکوم به شکست است و این شکست همواره با افزایش تقاضا در بازار ارز و ناتوانی دولت در پاسخ به این تقاضا اتفاق می‌افتد. نتیجه این سرکوب چند ساله و شکست ناشی از آن، چیزی نیست جز «جهش ارزی» که این پدیده خود آسیبهای زیادی را به همراه دارد. مهمترین آسیب این پدیده را میتوان افزایش ناگهانی سطح عمومی قیمت‌ها در کوتاه مدت دانست که خود موجب افزایش سطح فقر در جامعه می‌شود؛ زیرا از طرف دیگر ما در بازار کار شاهد افزایش تعادلی و تدریجی سطح دستمزدها خواهیم بود. که این «تدریج» با افزایش ناگهانی سطح قیمت‌ها سازگار نیست و آسیب بسیاری به دهکهای پایین جامعه را در طول این مدت شاهد خواهیم بود که موجبات افزایش نارضایتی را فراهم می‌آورد. به‌علاوه، این افزایش ناگهانی تا به نتایجی مانند صادرات برسد، دوباره پروسه سرکوب توسط دولت برای کاهش نارضایتی در جامعه آغاز میشود و جلوی تأثیرات مثبت این افزایش نرخ ارز در صادرات و تولید گرفته میشود. عملاً این شوک ناشی از سرکوب، خود آسیبهای مشخصی را به همراه دارد و این چرخه

اقتصاد در آینه آزادی

یک از این ۱۲ متغیر نمره‌ای بین صفر تا ۱۰۰ را کسب نموده و میانگین این ۱۲ نمره به عنوان نمره‌ی شاخص آزادی اقتصادی آن کشور اعلام می‌گردد. متغیرهای اصلی و زیرشاخص‌های هر یک از آن‌ها به شرح ذیل است:

- حاکمیت قانون:** شامل حقوق مالکیت، یکپارچگی دولت و کارآیی قضایی
 - اندازه‌ی دولت:** شامل مخارج دولت، بار مالیاتی و سلامت مالی
 - کارآیی قوانین:** شامل آزادی کسب‌وکار، آزادی نیروی کار و آزادی پولی
 - بازارهای باز:** شامل آزادی تجاری، آزادی سرمایه‌گذار و آزادی مالی
- بر اساس گزارش مؤسسه‌ی هریتیج در سال ۲۰۱۸، وضعیت ایران در هر یک از متغیرهای ۱۲ گانه‌ی فوق به شرح ذیل است:(جدول صفحه‌ی بعد)
- همان‌طور که در جدول فوق مشاهده می‌شود، در میان ۴ متغیر اصلی شاخص آزادی اقتصادی، کشور ایران بهترین نمره را در متغیر اندازه‌ی دولت داشته و در این متغیر نمره‌ی بسیار قابل قبولی را نیز کسب کرده است. در سه متغیر دیگر اما نمره‌ی ایران از میانگین جهانی که ۶۱٫۲ است، پایین‌تر بوده و تنها در متغیر کارآیی قوانین به میانگین جهانی نزدیک شده است. بدترین نمره نیز مربوط به متغیر بازارهای باز و زیرشاخص آزادی سرمایه‌گذاری

بوده است. اما در سه دهه‌ی گذشته، وضعیت ایران همواره در حال نزول بوده و همواره ایران در میان کشورهای انتهایی جدول رتبه‌بندی شاخص آزادی اقتصادی قرار داشته است. هنگامی که در شهریور ماه سال ۹۶، مایکل واکر؛ مؤسس و رییس بنیاد فریز؛ به دعوت دولت ایران جهت ارائه‌ی مشاوره به منظور بهبود شاخص آزادی اقتصادی، در کشور ما حضور یافت، نوید اقدامات تازه‌ای را از سوی دولت در این ارتباط می‌داد.

آخرین بررسی صورت گرفته در خصوص شاخص آزادی اقتصادی مربوط به بهمن ماه سال ۱۳۹۶ بوده که رتبه‌ی کشورهای جهان را بر اساس این شاخص در ابتدای سال ۲۰۱۸ اعلام کرده است. بر اساس این گزارش، ایران در میان ۱۸۰ کشور، در رتبه‌ی ۱۵۶ قرار گرفته و از مجموع ۱۰۰ نمره‌ی مربوط به شاخص آزادی اقتصادی، نمره ۵۰٫۹ را کسب کرده است. لذا از منظر شاخص آزادی اقتصادی، ایران هم‌چنان در وضعیت بسیار نامناسبی قرار دارد و گشایش چندانی در این عرصه صورت نگرفته است. بر اساس رتبه‌بندی مؤسسه‌ی هریتیج، کشور ایران با نمره‌ی ۵۰٫۹ در دسته‌ی کشورهای عمدتاً غیرآزاد قرار می‌گیرد و تنها اگر نمره‌ی ایران یک نمره کاهش یابد به دسته‌ی کشورهای عقب رانده شده ملحق خواهد شد. مؤسسه‌ی هریتیج متغیرهای مورد بررسی خود را در ۴ دسته‌اصلی تقسیم بندی می‌کند که هر یک از آن‌ها دارای سه زیرشاخص هستند و نهایتاً هر کشور برای هر

سرکوب و جهش در طول تکرار خود چیزی جز آسیب در جامعه عوامفریبی را به ذهن آکادمیک متبادر نمیسازد.

حال با اطلاعاتی که در دسترس داریم می‌پردازیم به شرایط بازار ارز ایران در حال حاضر و اتفاقاتی که منجر به جهش ارزی شد.

حسین عبده تبریزی، مشاور مالی وزارت راه و شهرسازی، در مصاحبه خود در تاریخ ۹ دی ۱۳۹۶ با هفته‌نامه «تجارت فردا» آمار قابل تأملی را ارائه میدهد. عبده تبریزی از افزایش بدهیهای دولت به نظام بانکی به اندازه ۱۰۰ درصد و افزایش حجم نقدینگی به مقدار ۱۵۰ درصد خبر میدهد. این آمار در شرایطی است که طی سالیان گذشته رشد قیمت ارز در کشور تنها ۳۰ درصد بوده‌است. این آمار خود نشان از سرکوب در قیمت ارز دارد.

از طرف دیگر در زمستان سال گذشته، دولت بالاجبار و با آگاهی از عدم توانایی در پرداخت سود بالای بانکی، از طریق بانک مرکزی به درستی سود سپرده‌های بانکی را کاهش داد. در این هنگام تقاضای سپرده‌گذاری کاهش پیدا کرد و سرمایه‌های موجود در بازار مالی به سمت بازار ارز تمایل پیدا کرد. با افزایش فشار تقاضا در بازار ارز، کنترل این بازار به وسیله دولت سخت شد و در نهایت ما شاهد افزایش ناگهانی قیمت دلار ابتدا در زمستان و اکنون در ابتدای بهار سال ۹۷ بودیم.

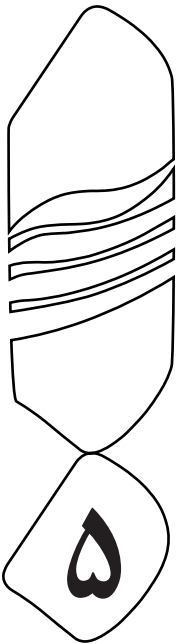
در نهایت آنچه که در مورد چاره این چرخه آسیب‌رسان به نظر کارشناسان و متخصصان میرسد، همان توصیه‌های است که سالها همواره به دولتهای ایران گوشزد میشود و آن معتدل سازی قیمت دلار و در نهایت تکنرخی شدن دلار است. حاکمیت ایران باید اکنون به این جایگاه در نظام فکری خود برسد که وجود دستهای دولت در زمینه اقتصاد و کنترل اقتصاد توسط دولت نتیجه‌ای جز آسیبهای مکرر به اقتصاد کشور نخواهد داشت. اعتقادی که علیرغم ادعای دولت درمورد عمل به آن، ما شاهد تغییرات اساسی در این موارد نبودیم.

علی عبدالهادیان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

است. همان‌گونه که در جدول مشاهده می‌شود نمره‌ی آزادی سرمایه‌گذاری در ایران صفر بوده و آزادی مالی نیز در این متغیر تنها نمره‌ی ۱۰ را کسب کرده است.

زیرشاخص آزادی سرمایه‌گذاری به بررسی محدودیت‌های قانونی و بوروکراتیک سرمایه‌گذاری در کشور می‌پردازد و بررسی می‌کند که در کشور تا چه میزان ورود و خروج سرمایه‌ها در عرصه‌های بین‌المللی به سهولت امکان‌پذیر است. نمره‌ی صفر در این زیرشاخص نشان از آن دارد که در کشور ایران نیروهای بسیار مقاوم ساختاری در مقابل ورود و خروج سرمایه در عرصه‌ی بین‌المللی وجود داشته و محدودیت‌های قانونی و ساختاری در این زمینه بیشترین میزان ممکن است. شاخص آزادی مالی بر موضوع مالیات تمرکز دارد و سه متغیر حداکثر نرخ مالیات بر درآمد افراد، حداکثر نرخ مالیات بر بنگاه‌ها و میزان درآمد دولت از محل مالیات را مورد بررسی قرار می‌دهد. نمره‌ی ۱۰ این زیرشاخص در ایران، بیان‌گر آن است که پس از ۴ دهه، هنوز هیچ نظام مالیاتی شفاف و کارآمدی در کشور وجود ندارد و این عدد به روشنی بیان می‌کند که طرح‌هایی که تا کنون با عنوان اصلاح نظام مالیاتی کشور در ایران اجرا شده، نظیر طرح تحول اقتصادی، با این عناوین پرطمطراق، از جیب مردم تغذیه نموده و تنها دروغ‌هایی بزرگ جهت فریب افکار عمومی بوده‌اند. همان‌طور که در جدول نیز مشاهده می‌شود، پس از متغیر "بازارهای باز"، متغیر "حاکمیت قانون" در بدترین وضعیت در کشور ایران قرار دارد و از مجموع ۱۰۰ نمره،

«درود بر ستمگر ، مرگ بر کارگر»؛ این صدای کارگران‌بست که فراز و فرود اعتراضات قبلی را مشاهده و تجربه نمودند و اکنون می‌خواهند به شکل نوینی و البته صریح به درخواست ساده و بدون حاشیه خود بپردازند ، آنها نتیجه اعتراض ، اعتراض‌کنندگان ماه‌های قبل را مشاهده نمودند و در تلاش هستند تا نتایج گذشته برای آنان تکرار نشود، حال آنها از خواست آن قشر دیگر کوتاه آمده‌اند و به صحنه آمده‌اند تا مصالحه کنند.



ایران در میان ۴ متغیر اصلی در همین متغیر کسب شده است. همان‌طور که از عنوان شاخص آزادی اقتصادی نیز برمی‌آید نتایج بررسی مختصر آن در کشور ایران نشان‌گر آن است که وضعیت کشور ایران در متغیرهایی که متصدی بهبود وضعیت آن‌ها نهادهایی به انتخاب مردم هستند، بسیار بهتر بوده و این نتیجه با نتیجه‌ی تحقیقات بنیاد فریزر مبنی بر تحقق دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی و سیاسی در سایه‌ی آزادی اقتصادی نیز منطبق است.

رضا امیرزاده
دانش آموخته کارشناسی ارشد اقتصاد

می‌دهد که در حیطه‌ی سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی است و دولت‌های مختلف نیز مجری این سیاست‌ها هستند. در این متغیر ایران بدترین نمره را کسب نموده است. متغیر "حاکمیت قانون" نیز مستقیماً عملکرد دستگاه قضایی را در کشور مورد بررسی قرار می‌دهد و نمره‌ی ایران در این شاخص نیز بسیار پایین‌تر از میانگین جهانی و در وضعیت بحرانی است. متغیر "کارآیی قوانین" عملکرد دستگاه قانون‌گذاری را بررسی می‌کند که در ایران مجلس شورای اسلامی بوده و با وجود نمره‌ی نه‌چندان خوب آن اما به میانگین جهانی بسیار نزدیک شده است. متغیر "اندازه‌ی دولت" نیز مستقیماً به حیطه‌ی وظایف و اختیارات دولت مربوط می‌گردد که تنها نمره‌ی قابل قبول

شاخص اصلی	حاکمیت قانون			اندازه دولت			کارایی قوانین			بازارهای باز		
	حقوق مالکیت	یکپارچگی دولت	کارآیی قضایی	مخارج دولت	بار مالیاتی	سلامت مالی	آزادی کسب-وکار	آزادی نیروی کار	آزادی پولی	آزادی تجاری	آزادی سرمایه-گذاری	آزادی مالی
نمره	۳۲٫۵	۳۲٫۶	۳۵٫۳	۹۱٫۱	۸۱	۹۱٫۷	۶۴٫۳	۵۸٫۲	۵۹٫۸	۵۴٫۵	۱۰	۲۱٫۵
میانگین	۳۳٫۴۶			۸۷٫۹۳			۶۰٫۷۶					

و ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران، بررسی وضعیت یکی از ارکان قدرت در کشور به شمار آورد و بر این اساس آنچه موجب وضعیت بحرانی ایران در شاخص آزادی شده است را شناسایی نمود. همان‌طور که روشن است متغیر "بازارهای باز" زیرشاخص‌هایی را مورد بررسی قرار

تنها ۳۳٫۴۶ نمره را کسب نموده است. این متغیر وضعیت حمایت از حق مالکیت اشخاص حقیقی و حقوقی و کارآمد بودن دستگاه قضایی کشور را مورد بررسی قرار می‌دهد.

به‌طور کلی می‌توان هر یک از ۴ متغیر اصلی شاخص آزادی اقتصادی در ایران را با توجه به نظام تصمیم‌سازی

طعنه به خویشتن ، پس لרزه‌های یک شکاف

شکل نوینی و البته صریح به درخواست ساده و بدون حاشیه خود بپردازند ، آنها نتیجه اعتراض ، اعتراض‌کنندگان ماه‌های قبل را مشاهده نمودند و در تلاش هستند تا نتایج گذشته برای آنان تکرار نشود، حال آنها از خواست آن قشر دیگر کوتاه آمده‌اند و به صحنه آمده‌اند تا مصالحه کنند. درخواست‌های اقتصادی آنان در صدهای دیگری که سرکوب شده‌اند خفه شده‌است و آنها باید راهی برای رسیدن به حداقل حق خود داشته‌باشند. تلاش آنها در دادن شعار و سخنی متفاوت آن است که در صورت مصادفشدن اعتراض آنها با حوادث دیگر در دام برچسبها و قضاوت‌های مختلف قرار نگیرند و با شعار حقوق به ما ندهند ، مرگ بر آمریکا طعنه‌های بر واکنش‌های اخیر حکومت بر اعتراض کنندگان قبلی وارد مینمایند. این تلاش شاید در پس نامیدی یا شاید آگاهی از عدم امکان تغییر اساسی در شرایط به وجود آمده جامعه است، اما این بار نیز حتی اعتراضات کارگری تحت تاثیر اعتراضات قبلی از جنس هیجان و استیصال پس از آن جریان است و این اعتراض تا حدودی از

برند، سفرهای خارج از کشور و تفریحات گرانتیمنت شکل میگیرد اما واقعیت و امکانات آن ها امکان تهیه حداقل آن خواسته‌ها را نیز نمیدهد و این

بوده‌اند، یعنی قشر نوینی که میتوان بر آن نام متوسط فقیر یا فقیر مدرن نهاد. قشری که به مانند طبقه متوسط کودکی و جوانیاش در مدرسه

در نخستین ماه از آخرین فصل سال پر حادثه و پر فراز و فرود ۹۶ مهمی ما شاهد یا حتی درگیر پدیده‌های با نام اعتراضات خیابانی گشتیم . اعتراضاتی که از مشهد و در نقد دولت و اعتراض به گرانی آغاز گشت و به شعارهای سیاسی و مخالفتهایی با حکومت و قوانین آن در تمامی نقاط کشور و این بار بر خلاف گذشته حتی در شهرهای کوچک ایران ادامه‌یافت. اعتراضاتی که البته در مرور زمان رنگ آغازین خود را باخت اما دو ماه پس از وقوع آن یعنی در اسفندماه این سال پس لرزه‌های گوناگون و مختلفی چون اعتراضات و شعارهای تناقض‌آمیز کارگران هپکو اراک و فولاد اهواز یعنی همان شعار خرساز درود



شکل دیرین هم بستگی و نظام یافتگی اعتراضات و اعتصابات کارگری فاصله گرفته است و این بار معترضین به حداقل حق خود یعنی حقوق اقتصادی و دستمزدشان اعتراض مینمایند و برای اعتراضشان درود بر ستمگری مبهم میفرستند، ستمگری که به علت بیان مبهم و کلی آن برای آنها دردسری ایجاد نمینماید و دلیل این نوع اعتراض و شعار های مخصوص و مبهم و متضاد این است که کارد به استخوان آنها رسیده‌است، ماه‌ها است که حقوق نگرفته‌اند و فرارسیدن عید و قیمت دلار و هزینه‌های در حال افزایش زندگی آنها را راضی به چشم پوشیدن از مطالبات عظیم خود میکند و این بار مرگ را برای خود میخواهند تا مگر صدایشان شنیده‌شود تا مگر آنکه این بار با مصالحه و حتی قرار دادن طعنه‌آمیز خود در معرض شعار مسئولان را وادار به تصمیمی سریع کنند ، شعاری که احتمالاً در آینده نیز ادامه خواهد داشت.

قشر در پس این سرخوردگیها و تناقضات بازگشتی عمیق به تضاد تاریخی و قدیمی کشورش میکند و از آنجایی که نحوه شکلگیری قوانین و قواعد کشور در جامعه کم و بیش پدر سالارانه ایران از بالا به پایین وضع شده‌اند این قشر با رویآوری به شکاف عمیق خود تمام تقصیر آن تناقضات خود را در دولت و به طور کلی حاکمیت مینگرد که چنین شرایطی را برای آنان به ارمغان آورده است .

همان‌طور که در توضیحات قبل اشاره شد به طور خلاصه این پدیده اعتراضات دی ماه ۹۶ را میتوان در تجمیع شکافهای مختلفی مانند تضاد دولت و ملت و همچنین شکاف طبقاتی با تکیه بر قشری که اکنون به دو قسمت مجزا تقسیم شده‌است ، مشاهده نمود .

اما حال میخواهم پس لرزه این اتفاقات و اعتراضات کارگری پس از ان ارا مورد بررسی قرار دهم.

«درود بر ستمگر ، مرگ بر کارگر»؛ این صدای کارگران‌بست که فراز و فرود اعتراضات قبلی را مشاهده و تجربه نمودند و اکنون میخواهند به

و دانشگاه به سر برده‌است و مطابق با پیشفرضهای ذهنی و آموزه‌های این مراکز تربیتی خواستار زندگی با استانداردهای طبقه متوسط است اما هنگام خروج از آن مراکز خود را در یک تناقض عظیم مییابد. باورهای زندگی با رفاه نسبی و البته نبود شغل متناسب با آن تحصیلات و در نتیجه تن دادن به اشتغالات طبقه فقیر .

البته این همه ماجرا را تشکیل نمیدهد، بخش اعظم ماجرا مربوط به رسانه‌هایی میشود که بیشترین زمان این قشر در حال شکلگیری درون آن سپری میشود البته رسانه‌های که برای این قشر و همچنین قشر متوسط مدرن یکسان است و آن شبکه‌های مجازی چون اینستاگرام و تلگرام است که با نشان دادن حقیقت و گاهی بزرگنمایی از قشر متوسط و امکانات و سبک زندگی شان تناقض و فاصله بین انتظار و واقعیت زندگی قشر نوینی که از آن نامبردم را بسی پررنگتر و عظیمتر میکند. قشر فقیر مدرنی که خواسته و نیازش همانند قشر متوسط درون شبکه مجازی و با زیرمجموعه‌هایی مانند لباس‌های گرانتیمنت و

بر ستمگر و مرگ بر کارگر را در پی داشت . در این نوشتار میخواهم به علل وقوع اعتراضات دی ماه و پس لرزه متفاوت ان در ماه اسفند بپردازم .

تظاهرات خیابانی کارگران در جهان و البته در ایران پدیده‌های طبیعی و قابل پیش بینی در طول تاریخ بوده است. در ایران از دهه ۹۰ میلادی کارگران به عدم پرداخت حقوق و مزایای خود اعتراض کرده‌اند و در پس این اعتراضات مختلف به هم بستگی‌هایی رسیده‌اند که امروزه در ایران تنها این قشر را به علت انسجامیافتگیشان میتوان طبقه نامید .

اما در اعتراضات دی ماه ۹۶ با قشری متفاوت و البته نوین و در حال شکلگیری روبرو بودیم، معترضانی که نه مانند اعتراضات بر نتیجه انتخابات از طبقه متوسط مدرن بودند و نه شبیه به اعتراضات سال ۷۱ در مشهد از جنس فقرای سنتی و نه حتی همسان با اعتراضات دنباله‌دار طبقه کارگر بودند.

طبق گزارش وزارت کشور بیش از ۹۰ درصد بازداشتشدگان اعتراضات سال گذشته زیر ۲۵ سال سن داشته و احتمالاً دارای تحصیلات

مساجد و حوزه‌ی علمیه مشهد با مشکلات مالی فراوانی دست‌وپنجه نرم می‌کند. تنها منبع تأمین‌کننده‌ی مخارج این حوزه‌ها مردم هستند. باوجود همه‌ی این مشکلات، حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت در ایران و همین‌طور جامعه‌ی اهل سنت به شدت از وابستگی مالی به حکومت دوری می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که اقدام حوزه علمیه‌ی اهل سنت و کمک گرفتن از جامعه‌المصطفی برای کمک به طلاب خارجی در جهت سهولت در اخذ روادید با واکنش منفی مردم و خود طلاب روبه‌رو شده است.

اجتماعی

چالش‌های اهل سنت در مشهد

جامعه‌ی اهل سنت ایران در گذار زمان، از اکثریت قابل‌توجه به اقلیتی بزرگ و شاید از دید مسئولین غیرقابل توجه تبدیل شده‌اند. در این که چگونگی این گذار با شروع حکومت صفویه از اواخر قرن دهم هجری قمری رخ داده و چگونه دوقطبی شیعه و سنی شکل گرفته‌است سخن بسیار است. اما فارغ از همه‌ی این حرف و حدیث‌ها، هم‌اکنون طبق اصل دوازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، مذاهب دیگر اسلام اعم از حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی دارای احترام کامل بوده و پیروان این مذاهب در اجرای مراسم مذهبی خود آزادند. در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک

از این مذاهب دارای اکثریت باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق فرامین آن مذاهب، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب خواهد بود.

مذاهب چهارگانه‌ی جامعه‌ی اهل سنت در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده و پیروان این مذاهب در انجام امور مذهبی خود آزادند؛ اما چه بسا باید افسوس خورد که در پایتخت کشوری که قانون اساسی آن روشن‌فکرانه به



فضای سبز تبدیل می‌شود. درباره‌ی علت تخریب این مسجد اطلاعات زیادی وجود ندارد. گرچه تعدادی از هیئت‌امنانی آن مسجد در قید حیات بوده اما تمایلی به سخن‌گفتن در این باره ندارند. تنها منبع موجود درباره‌ی این اتفاق کتابی با عنوان «آخرین فریاد مسجد شهیدشده‌ی شیخ فیض مشهد» بوده که توسط امام جماعت وقت مسجد نگاشته شده‌است. طبق گفته‌های این فرد، مسجد شیخ فیض در ابتدا کاروانسرای بوده که نمازخانه‌ای کوچک را نیز دارا بوده‌است؛ اما بعدها صاحبان کاروانسرا کل زمین را وقف



مسجد می‌کنند و وسعت نمازخانه مذکور بیشتر می‌شود. کم‌کم با گذشت زمان، بر جمعیت نمازگزاران مسجد افزوده شده و نمازگزاران با کمبود جا در نمازخانه مواجه می‌شوند. در تمام این مدت نمازگزاران با مشکلات فراوانی روبه‌رو بوده‌اند؛ از شعارنویسی علیه خلفا روی دیوار مسجد تا دستگیری امام جماعت و هیئت‌امنانی مسجد.

این فرد مدعی می‌شود برای حل مشکل کمبود جا زمینی در کنار مسجد خریداری می‌شود که هیچ‌کدام از مسئولین حاضر به ثبت آن نبودند؛ ولی سرانجام با پیگیری‌های بسیار، زمین را ثبت نمودند و با هماهنگی با مسئولین شهری مجوز ساخت را گرفته و در هفته‌ی وحدت با حضور نمایندگان از طرف استاندار وقت استان خراسان، امام‌جمعه و... کلنگ احداث مسجد زده می‌شود.

وی این ادعا را مطرح می‌کند که کلیه‌ی امور مهندسی طبق نظر مهندسین استانداری بوده و پروانه ساختمانی شماره ۷۱۶۳/۴ با تاریخ صدور ۶۴/۴/۲۵ و شماره شناسایی ۱-۲۳-۳۲-۵ به ایشان داده شده است. روند ساخت ادامه پیدا می‌کند تا اینکه در تاریخ ۶۹/۹/۲۸ اخطاریه‌ی اجرائیات شهرداری مشهد به مسجد می‌رسد و در این اخطاریه دستور قلع بنا به مدت پانزده روز داده می‌شود و از این اقدام برای تخریب مسجد شدت می‌گیرد.

در طول تمام این مدت که مسجد تهدید به تخریب می‌شده است، هیئت‌امنانی مسجد و کلیه‌ی جامعه‌ی اهل سنت با نوشتن نامه و امضای طومار سعی در جلب نظر مسئولین عالی‌رتبه‌ی نظام می‌کنند اما همچنان این تلاش‌ها نتیجه‌ای دربر ندارد، تا اینکه طبق گفته‌ی وی در روز ۲۰ بهمن سال ۱۳۷۲ نامه‌ای به مسجد می‌رسد با این مضمون که امشب مسجد تخریب خواهد شد، لذا مسجد را تخلیه کنید.

در این کتاب ذکر می‌شود که در طول این دوران بارها ارسال چنین نامه‌هایی رخ داده ولی بیشتر این کار



از این روی انجام می‌شده که واکنش مردم سنجیده شود. ولی آن شب به‌نوعی متفاوت بوده است؛ از ساعت ده شب کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف و منتهی به مسجد را بسته و سرانجام مسجد تخریب می‌شود. مسجد تخریب‌شده هرچه سریع‌تر به فضای سبز تبدیل می‌شود.

اما نکته‌ی جالب‌توجه حضور چندین مسجد اهل سنت دیگر در همان زمان در مشهد است که یک تفاوت عمده با مسجد شیخ فیض دارد؛ حضور در حاشیه‌ی شهر. بعضاً در دفاع از تخریب مسجد شیخ فیض گفته می‌شود افرادی در مسجد حضور داشتند که عقاید افراطی و علیه شیعه داشته‌اند که این دلایل چندان منطقی نیست و آن افراد به فرض وجود، امکان حضور در مساجد دیگر نیز داشته‌اند.

اما شاید مسئله‌ی مهم برای تخریب‌کنندگان، حضور جامعه‌ی اهل سنت در مرکز شهر مشهد و رفت‌وآمد آن‌ها بوده‌است. به هر روی اگر بابت فعالیت‌های مدنی یک سری از افراد نگران باشیم، شاید راحت‌ترین کار برای جلوگیری از این فعالیت‌ها، کشاندن این افراد به حاشیه‌ی شهر و مناطق محروم باشد؛ زیرا در آنجا سطح دغدغه‌ها بیشتر در سطح معیشت باقی می‌ماند و رشد نخواهد یافت.

در حال حاضر جامعه‌ی اهل سنت در شهر مشهد علی‌رغم تمامی مشکلات به‌صورت فعال حضور دارند. در مشهد دوازده مسجد اهل‌تسنن وجود دارد که ۹ مسجد

از این تعداد محل برگزاری نماز جمعه است. در بیشتر مواقع فضای مسجد کفاف جمعیت را نمی‌دهد و مردم در کوچه و خیابان، در سرما و گرما به امامان جامعه‌ی خود اقتدا می‌کنند. جمعیت حدودی افراد نمازگزار در روزهای جمعه در سرتاسر مشهد بین ده تا پانزده هزار نفر، فقط برادران و به‌صورت پراکنده در این ۹ مسجد است. این جمعیت در ایام عیدهای فطر و قربان برای برگزاری نماز عید به مقدار قابل‌توجهی افزایش می‌یابد.

در مشهد یک حوزه‌ی علمیه فقه حنفی وجود دارد که اکثریت طلاب آن را مهاجرین افغانستانی و تاجیکستانی تشکیل می‌دهند.

حوزه‌ی علمیه‌ی دیگری در ۶۰ کیلومتری مشهد وجود دارد که طلاب ایرانی اکثراً به آنجا می‌روند. مساجد و حوزه‌ی علمیه مشهد با مشکلات مالی فراوانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. تنها منبع تأمین‌کننده‌ی مخارج این حوزه‌ها مردم هستند. باوجود همه‌ی این مشکلات، حوزه‌های علمیه‌ی اهل سنت در ایران و همین‌طور جامعه‌ی اهل سنت به شدت از وابستگی مالی به حکومت دوری می‌کنند؛ به‌گونه‌ای



که اقدام حوزه علمیه‌ی اهل سنت و کمک گرفتن از جامعه‌المصطفی برای کمک به طلاب خارجی در جهت سهولت در اخذ روادید با واکنش منفی مردم و خود طلاب روبه‌رو شده‌است.

جامعه‌ی اهل سنت در مشهد تقریباً هیچ فعالیت مدنی خاصی ندارد و تنها در زمان انتخابات‌های مختلف نمایندگانی از کاندیداها به مساجد و حوزه‌ها می‌روند و با دادن وعده‌های مختلف سعی در جلب حمایت و اعتماد جامعه‌ی اهل سنت می‌کنند؛ اما ظاهراً بعد از هر انتخابات تمام این وعده‌ها به فراموشی سپرده می‌شود و دیگر کسی خبری از این قشر جامعه نمی‌گیرد.

اما در وضعیت فعلی اهل سنت مشهد، خود این افراد نیز بی‌تقصیر نیستند؛ این جامعه و علی‌الخصوص علمای آن نتوانسته‌اند خود را با پیشرفت علم هماهنگ کنند و تقریباً تنها فعالیت اجتماعی منظمشان خواندن نمازهای یومیه به‌صورت جماعت و امور مذهبی رایج است. آن‌ها تقریباً تمایلی به انجام فعالیت‌های مدنی ندارند و هیچ هماهنگی اجتماعی نه‌تنها در میان مردم، بلکه حتی میان علما نیز مشاهده نمی‌شود. در این خصوص باید توجه داشت که: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم».

عارف صفربور
کارشناسی مکانیک ۹۵

اولین فکری که به ذهنم رسید ، شاخص‌های آمار جهانی بود که می‌گفت ایران دومین کشور افسرده و اولین کشور عصبانی دنیا است! من هم دلم می‌خواست حرف آن عده را باور کنم که با جدیت این شاخص‌ها را زیر سوال می‌برند و می‌گویند که نقشه پلید دشمنان است و فلان... اما وقتی به عنوان یک روانشناس در بین جامعه قدم می‌زنم، تا عمق وجود این افسردگی و عصبانیت را احساس می‌کنم. یک بار برای همیشه باید باور کنیم، وضع سلامت روانی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم دچار بحران است و به جای انکار، به فکر راه حل باشیم.

سریال پایتخت؛ موسسه اوج؛ ازدواج کودکان

موسیقی ترکی و برخی بخش‌های دیگر را فراهم کرد. موضوع دوم، مطرح شدن مبحث ازدواج دو قلوهای فیلم بود که توسط دو قلوهای دیگری خواستگاری

صدا و سیمایی که یکی از رسالت‌های فرهنگ سازی در سطح کلان جامعه می‌باشد، نباید بدین گونه بازیچه دست عده‌ای سیاست باز شود و با تایید یا عدم تایید آن افراد

نوروز امسال همانند سال‌های گذشته سریال‌ها و برنامه‌هایی در تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد که با توجه به نظرسنجی‌های انجام شده، مورد استقبال عده زیادی از مردم نیز قرار گرفت. در بین برنامه‌های پخش شده، سریال طنز پایتخت ۵ بیشترین میزان دنبال کننده را داشته است. این سریال که پنجمین فصل آن از شبکه یک سیما پخش گردید، علاوه بر حاشیه‌هایی که داشت، از ابتدا نیز با انتقاداتی روبرو شد. از حواشی آن می‌توان به حذف برخی از قسمت‌های سریال، حذف نام یکی از نویسندگان آن، سرمایه گذاری سازمان هنری رسانه ای اوج (متعلق به سپاه پاسداران) و ... اشاره نمود.

دو موضوعی که در این مطلب به آن می‌پردازیم؛ یکی هنجارشکنی‌های این سریال و دیگری مبحث خواستگاری از دو دختر نوجوان است. درباره موضوع اول که انتقادات زیادی را به همراه داشته است، می‌توان گفت که این سریال به نوعی درصدد بود تا با هر وسیله‌ای مخاطب خود را شاد نماید. گاهی با به کار بردن کلمات و صفاتی که افراد به هم می‌دادند، گاهی با پخش موسیقی‌هایی که پیش از این در صدا و سیما قابل پخش نبودند؛ که تمام این‌ها به نوعی لمپنیسم نامیده می‌شوند. همان‌طور به نظر می‌رسد در برخی از موضوعات، نویسنده سعی در شکستن قبح آن موضوع را دارد. به طوری که از اصطلاحاتی مانند جاست فرند استفاده می‌شود و یا نقش اول فیلم به دختری به نام مبینا شماره تلفن می‌دهد و یا حضور منشی رئیس شبکه چم در یکی از قسمت‌ها. با کنار هم گذاشتن مواردی که گفته شد، که برای صدا و سیمای جمهوری اسلامی حکم خط قرمز دارد و تخطی از آن امکان پذیر نیست، و موضوع سرمایه گذاری سازمان هنری اوج متعلق به سپاه پاسداران و همین‌طور ابراز رضایت ضمنی رهبر انقلاب از این سریال، این‌طور به ذهن متبادر می‌شود که گرفتن مجوز پخش بخش‌هایی از این سریال که این موارد در آن‌ها وجود دارد، در سایه نام سازمان هنری اوج میسر شده است. هرچند این نکته قابل ذکر است که بخش‌های کمی نیز از این سریال مورد سانسور صدا و سیما قرار گرفته‌اند.



می‌شوند. اگر نگاهی به آمار و ارقام ازدواج ببیندازیم، مشاهده می‌کنیم که در سال ۹۴، ۱۲۰۰ کودک زیر ۱۴ سال به جمع زنان مطلقه کشور اضافه شده است. به علاوه آمار ازدواج دختران ۱۰ تا ۱۳ ساله نیز نگران کننده است. دخترانی که بهترین سال‌های زندگی شان را باید در حال و هوای کودکی و نوجوانی سپری کنند، خواسته یا ناخواسته تن به زندگی متاهلی داده و پیامدهای ناگواری در انتظارشان خواهد بود. با اینکه موضوع ازدواج دو قلوهای فیلم در ادامه کم رنگ شده و به هم می‌خورد، اما اشاره کردن به آن چنین می‌نماید که این موضوع

که نه کارشناس اجتماعی‌اند و نه کارشناس هنری، اقدام به ترویج فرهنگی در گستره جامعه نماید که غیر از آسیب زدن به مانده فرهنگ موجود، اثر دیگری نخواهد داشت. این سوء استفاده از قدرت سازمانی است که مستقیماً دارای گرایش خاصی در عرصه سیاست است. گرایشی که به گفته خود آن‌ها انقلابی است، اما چیزی که تبلیغ آن را می‌کنند، ضد آرمان‌های انقلابی است که خود را حافظ آن می‌دانند. برای صحت این حرف نیز رجوع کنید به مصاحبه کارگردان این سریال که در آن به صراحت بیان می‌کند که حمایت سازمان هنری اوج موجب پخش مواردی چون

هنوز وقت داریم

جایی رسید که این آرامش حتی به ساعتی دوام نمی‌آورد.

بین عصبانیت و افسردگی رابطه وجود دارد. عصبانیت با خشم متفاوت است. به واکنش طبیعی در مقابل یک محرک تهدید آمیز، خشم می‌گوییم. اما در عصبانیت، محرک تهدید آمیز به صورت عینی و ملموس قابل مشاهده نیست. آدم عصبی گاهی بدون هیچ دلیلی در مقابل محرک‌های عادی از خود واکنش‌های شدید نشان می‌دهد.

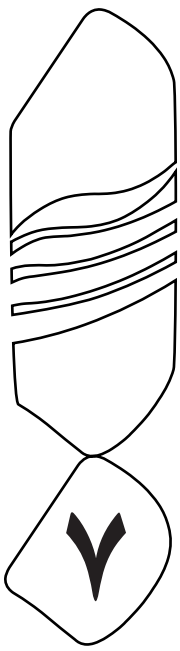
یکی از علل افسردگی از بین رفتن احساس امنیت در هر حوزه‌ای است. فرد زمانی که احساس امنیت نکند خود را همیشه در معرض خطر دائمی احساس می‌کند که دو نتیجه آشکار دارد: اولاً فرد انگیزه خود را برای فعالیت و پویایی از دست می‌دهد و دوماً خود را همیشه در حالت دفاعی در مقابل تمامی محرک‌ها قرار می‌دهد.

عصبانیت یک واکنش دفاعی در مقابل تهدید دائمی است. در روانشناسی مفهومی به نام درماندگی آموخته شده مورد بحث قرار می‌گیرد. در آزمایش این نظریه، موجود را در مقابل یک آسیب همچون درد قرار می‌دهیم. جاندار تلاش می‌کند از آسیب رها شود و با آن مبارزه کند. خشمگین می‌شود و هر چه دارد رو می‌کند اما می‌بیند فایده‌ای ندارد. در این مرحله می‌پذیرد که درمانده است و کاری از او ساخته نیست. پس بی حرکت می‌نشیند و درد را به جان می‌خورد. در این فرایند سه مرحله وجود دارد:

۱- بروز آسیب ۲- تلاش ۳- ناامیدی. در مرحله ناامیدی تنها افسردگی در رفتار فرد دیده می‌شود. عصبانیت مربوط به مرحله دوم است. موجودی که به مرحله سوم رسیده باشد، حتی زمانی که آسیب را متوقف کنیم، باز هم درد می‌کشد و افسرده است. اما موجود عصبانی هنوز امید دارد. این یعنی می‌توانیم عصبانیت را یک نشانه مثبت بدانیم. نشانه اینکه هنوز آمیدی برای رهایی وجود دارد....

هگل می‌گوید بزرگترین ناامنی عصر جدید، ناامنی اقتصادی است. اقتصاد محور اصلی حرکت و ارتباط میان افراد و جامعه است. به وسیله اقتصاد نیازها مرتفع گشته و فعالیت‌ها معنی پیدا می‌کنند. حال تصور کنید اقتصاد یک جامعه چنان متزلزل شود که ناامنی اقتصادی شکل بگیرد. ناامنی اقتصادی برای یک عضو ساده اجتماع یعنی ناتوانی در تأمین نیازها، نداشتن رفاه، تلاش بیشتر برای بازدهی کمتر، ناامنی اجتماعی و ...

من جامعه شناس نیستم اما همه ما خوب می‌دانیم که علت اصلی شکل گیری اجتماع و تعامل میان افراد برطرف کردن نیاز هاست. اقتصاد مفهومی جدید است که وظیفه تسهیل و ساماندهی به این فرایند را بر عهده دارد. اگر جامعه توانایی ارضای نیازهای افراد را نداشته باشد، قاعده سیستماتیک می‌گوید که افراد از جامعه کوچ کرده و به جامعه با توانایی‌های بیشتر رجوع می‌کنند. اما در واقعیت همه چیز اینقدر ساده نیست. امروز اگر جامعه



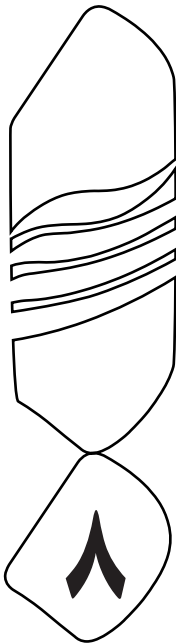
در بطن جامعه وجود دارد. البته طبق آمار، بیشتر در بین قشر ضعیف و مناطق فقیرنشین. ذکر این اتفاق در سریالی با تعداد مخاطب بالا، علاوه بر فرهنگ سازی غلط در جامعه، به عدم رعایت حقوق کودکان در جامعه نیز اشاره می‌کند. همین‌طور فرهنگ غنی و والای ازدواج را با نشان دادن این موارد، به شکلی فرومایه و بی‌ارزش نشان می‌دهند. هم‌چنین آثاری که ازدواج در سنین کودکی به بار می‌آورد، در وهله اول گریبان گیر کودک خواهد شد. آثاری از جمله رشد جمعیت بدون اوراق هویتی مخصوصاً در مناطق حاشیه نشین؛ به این دلیل که علاوه بر این که ازدواج در سنین کودکی بیشتر در بین مهاجران انجام می‌گیرد، این ازدواج‌ها در دفاتر رسمی ثبت نمی‌شوند و تنها با خواندن خطبه، محرمیت صورت می‌گیرد. از دیگر آثار مخرب این‌گونه ازدواج‌ها، می‌توان به محرومیت از تحصیل کودکان، شیوع پدیده کودکان بیوه و مطلقه، افزایش مشکلات شخصیتی در کودکان، خشونت خانگی و همسر آزاری، تن‌فروشی، فرار از خانه و ... اشاره نمود.

علاوه بر این موارد، تبلیغی که این سریال از کشور ترکیه، تفریحات آن و ترویج کالای ساخت ترکیه و قاچاق آن به ایران به عمل آورد، در تناقض با سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور می‌باشد. با اینکه این سیاست‌ها در پی استحکام بخشی به نهاد خانواده ایرانی هستند، این سریال با نشان دادن جذابیت‌های کشور ترکیه، افراد را به سفر به این کشور تشویق کرده و یا به تماشای فیلم‌های ترکی که حاوی مضامینی مغایر با سیاست‌های فرهنگی ما در خصوص نهاد خانواده می‌باشد، ترغیب می‌کند. در پایان، آوردن این نکته حائز اهمیت است که به گفته برخی صاحب نظران، این سریال به نوعی به تابوشکنی با حمایت سازمان هنری اوج در صدا و سیما دست زده است. تابوشکنی‌ای که شاید لازمه جامعه باشد. اما مطمئناً فرهنگ جامعه را آشفته‌تر از قبل خواهد کرد.

روح‌الله نوابی
کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی

از ارضای نیاز افراد سر باز بزند، اعضای آن به راحتی نمی‌توانند کوچ کنند. در مرحله اول ارتباط‌های میان فردی ناگسستگی وجود دارد، همچون خانواده و دوستان. در مرحله دوم تلاش فرد برای حفظ هویت خویش است که در جامعه خودش شکل گرفته است؛ و نهایتاً مرحله سوم مرزهای بین جوامع و قوانین است. مجموع تمام این مراحل برای فرد به معنی این است که نمی‌تواند جامعه را ترک کند. حال چاره چیست؟ خوش‌بینانه ترین حالت این است که تلاش کند تا اوضاع جامعه را بهبود بخشد. برای جبران و کسب منافع بیشتر از جامعه. طبیعی است که در این مرحله افراد عصبانی خواهند بود. هر روز و هر لحظه باید با موانع و مشکلات جدیدی دست و پنجه نرم کنند. ناامنی اقتصادی، ویرانی رفاه اجتماعی، تورم، نبود امنیت اجتماعی، حقوقی و ملی، نوسانات ارزی و ...

نکته مثبت ماجرا اینجاست که فرد عصبانی هنوز دارد تلاش می‌کند. هنوز امید دارد (سه مرحله درماندگی را به خاطر بیاورید). وای از آن روزی که این فرد عصبانی ایمان بیاورد که درمانده است. هنوز وقت داریم.



در سال های اخیر نیز شاهد شرکت کردن شمار زیادی از زنان در کمپین های مجازی و حقیقی بوده ایم که مرتبط با خواست « نه به حجاب اجباری » بوده است. در سال ۹۶ به گواه بسیاری از فعالان عرصه سیاست و اجتماع ، مدنی ترین و مسالمت آمیزترین پویش گرد محور مطالبه حجاب اختیاری شکل گرفته است. پویش « زنان خیابان انقلاب» یکی از جنجال برانگیزترین مباحث مطروحه در سال ۹۶ و هم اکنون است تا آن جا که آوازه این پویش به خارج از مرزهای ایران نیز رسیده است. پویشی که با ایستادن بر سکوهای مخابرات و شال و روسری را بر سر چوب زدن نمادین شد.

سعی کن بفهمی...

توجه از دید نگارنده این است که فالاجی از زبان زنی که در یک جامعه‌ی متمدن زندگی کرده است سخن می‌راند، زنی که تجربه‌ی زندگی در جامعه‌ی عقب افتاده‌ی جهان سومی را درک نکرده است، کسی که جرات بیان تمام احساسات، گاهی عشق و گاهی تنفر، نسبت به جنین درون رحم خود را دارد و به اتفاق مادرشدن با دید مطلق نگاه نمی‌کند و خود را ملزم به همیشه عشق ورزیدن نسبت به فرزندش نمی‌داند. به بیانی دیگر شاید اگر شخصیت اول داستان در جامعه‌ای متمدن نمی‌زیست، قبل از تمام دغدغه‌های انسانی و از جمله تصمیم‌گیری برای وجود داشتن فرزندش، درگیر این حس مطلق عشق و انکار تمامی احساسات دیگر، که در شرایط متفاوت ممکن است برای هر زنی به وجود بیاید، می‌ماند...

ریچرک
کارشناسی متاورژی ۹۴

که « نیستی یا هستی همراه با درد و رنج؟» تردید دارد که آیا می‌تواند به جای فرزندش تصمیم بگیرد یا نه، و همواره از او کمک می‌خواهد. مادری که تنهاست از تنها همدرد خود، همدمی که گاهی با او قهر می‌کند، با او آشتی می‌کند، او را دوست می‌دارد و گاهی از او متنفر می‌شود، نشانه‌ای می‌خواهد که برایش تصمیم بگیرد و گاهی مجبور به پاسخ، توجیه و نتیجه‌گیری می‌شود و در جایی از کتاب می‌بینیم که از روی استیصال می‌گوید: احتمالاً اگر از اولین موجودی که انسان نامیده می‌شود پرسیده بودند، که آیا می‌خواهد متولد شود یا نه از دلهره و تشویش به خود می‌پسچید و با قاطعیت پاسخ نه می‌داد ولی هیچ‌کس نظر او را نپرسید و لاجرم او هم متولد شد و بعد هم موجودی دیگر پدید آورد بدون اینکه از آن موجود هم پرسیده شود که آیا مایل است متولد شود یا نه...»

با وجود تمام دغدغه‌های این زن نکته‌ی جالب

در سرآغاز این کتاب با صراحت اعلام می‌کند: "دلیلی برای دروغ گفتن نیست، من مانند بسیاری از هم‌جنسانم حقیقت را انکار نمی‌کنم. آن‌چه از قهرمان این کتاب حکایت کرده‌ام ماجرای است که در زمانی نه چندان دور برای خودم اتفاق افتاده" و در این کتاب از نگاه زنی با شرایط نه چندان ویژه (زنی که قبل از ازدواج باردار شده است و تنها زندگی می‌کند) با فرزند خود گفت‌وگویی شبیه درد دل دارد و ویژگی‌های دنیا را برای او بازگو می‌کند. فالاجی در سراسر کتاب از دغدغه‌ها و سوالات اساسی هر انسان و خصوصاً زن سخن می‌گوید، دغدغه‌هایی نظیر به دنیا آوردن فرزند، انتخاب زندگی، قوانین زیستن، زن و مرد بودن، عدالت، عشق و ... اما محور اصلی مورد بحث نویسنده "زیستن" و "وجود داشتن" است. راوی داستان همواره تردید دارد

"سعی کن بفهمی! من از دیگران نمی‌ترسم. با دیگران کاری ندارم. از خدا هم نمی‌ترسم. به این حرف‌ها اعتقادی ندارم، از درد هم نمی‌ترسم، ترس من از تو است. از تو که سرنوشت، وجودت را از هیچ ربود و به جدار بطن من چسباند. هرچند همیشه انتظارت را کشیده‌ام، هیچ‌گاه آمادگی پذیرایی از تو را نداشته‌ام و همیشه این سوال وحشتناک برایم مطرح بوده است: نکنند دوست نداشته باشی به دنیا بیایی؟ نکنند نخواهی زاده شوی؟ نکنند روزی به سرم فریاد بکشی که چه کسی از تو خواسته بود مرا به دنیا بیاوری؟ چرا مرا درست کردی؟ چرا؟"

نامه به کودکی که هرگز زاده نشد، فریادی است از خشم نسبت به آن‌چه بر سر بشر آمده و می‌آید و درعین حال از عشق مادرشدن می‌گوید. اورینا فالاجی در این کتاب به سان سبک فمینیستی‌اش در تفکر و روزنامه‌نگاری،

مبارزه برای یک حق



با خانواده ،در محیط کار و در دانشگاه داشته اند انرژی زیادی از برخی زنان گرفته و مهمتر از این ها شاید ترس از حضور در خیابان و مقابله با برنامه های دولتی همچون گشت ارشاد و اخراج و تعلیق از محیط کار یا دانشگاه و رد شدن در گزینش های استخدامی همواره تهدید جدی را متوجه زنان کرده است و مهمتر آنکه با این هزینه ها نشان داده اند که حجاب اختیاری را فراموش نکرده اند.

یکی از غم انگیزترین مسایلی که در راه مبارزه با حجاب اجباری اتفاق افتاد خودسوزی هما دارابی در میدان تجریش تهران در ۲ اسفند ۱۳۷۲ در اعتراض به حجاب اجباری بوده است. هما دارابی در سال ۱۳۶۹ از تدریس در دانشگاه به علت بد حجابی و عدم رعایت شئونات محروم شده بود.

در سال های اخیر نیز شاهد شرکت کردن شمار زیادی از زنان در کمپین های مجازی و حقیقی بوده ایم که مرتبط با خواست « نه به حجاب اجباری » بوده است. در سال ۹۶ به گواه بسیاری از فعالان عرصه سیاست و اجتماع ، مدنی ترین و مسالمت آمیزترین پویش گرد محور مطالبه حجاب اختیاری شکل گرفته است. پویش « زنان خیابان انقلاب» یکی از جنجال برانگیزترین مباحث مطروحه در سال ۹۶ و هم اکنون است تا آن جا که آوازه این پویش به خارج از مرزهای ایران نیز رسیده است. پویشی که با ایستادن بر سکوهای مخابرات و شال و روسری را بر سر چوب زدن نمادین شد. ویدا موحد نخستین زنی بود که بر سکو ایستاد و پس از ایشان زنان و مردان دیگری در اعتراض به حجاب اجباری دست به این حرکت نمادین زدند و حتی زنان و مردانی که به حجاب شرعی معتقدند در این پویش شرکت جسته و از حجاب اختیاری دفاع کردند. شرکت معترضان از شهرهای مختلف و واکنش اقشار مختلف مردم به این پویش را شاید بتوان از نکات قابل توجه و منحصر بفرد این پویش دانست. گرچه این اعتراض مسالمت آمیز همچون اکثر اعتراضات مسالمت آمیز از جانب حاکمیت تحمل نشد و با برخورد خشن و دستگیری معترضان همراه شد. در ادامه پویش «زنان خیابان انقلاب»، پویش پیاده روی بدون حجاب شکل گرفته است که این بار زنان اغلب به صورت گروهی و گاهی در کنار مردان به پیاده روی در خیابان های شهر خود بدون حجاب می پردازند.

علی رغم همه ناملایمات و برخوردهای خشن حاکمیت، جامعه همچنان منتظر زمانی است که حاکمیت درباره قانون حجاب اجباری که تنها در دو کشور جهان اجرایی می شود به بحث و گفت و گو با معترضان و مردم بنشیند. مطالبه ای که گویا از جانب حاکمیت چندان جدی گرفته نمی شود و ترجیح ضرب و شتم ، دستگیری و زندان بر گفت و گو و یافتن راهکاری عقلانی که با سلاقی اقشار مختلف مردم سازگاری داشته باشد ؛ همچنان در دستور کار است.

تکتم بهرامی

و خشن از جانب حاکمیت و نیروهای انقلابی توانست حق انتخاب پوشش را بار دیگر از زنان بگیرد اما بخشی از زنان اعتراضات خود را با استعفا از محل کار خود، با مهاجرت به خارج از کشور یا با ظاهر و پوشش خود که بطور کامل از قوانین شرعی و عرفی پیروی نمی کرد نشان می دادند. در تمامی این سال ها بحث حجاب و حق انتخاب پوشش بحث چالشی در بین فعالان سیاسی و مدنی بوده است. نظرات مختلفی پیرامون این مبحث همیشه مطرح بوده است گروهی بحث حجاب اجباری را مساله ای نچندان مهم و مسایل دیگری از قبیل اشتغال زنان و ورود زنان به اجتماع و عرصه های کلان مدیریتی و ... را مهم تر می پندارند اما گروهی نیز معتقدند زنی که حتی نمی تواند برای پوشش خود تصمیم گیری کند چطور قرار است زمینه ساز تغییرات دیگری شود؟ یا در اولویت بودن مساله حجاب به معنای تعلیق سایر مطالبات حقوق بشری نیست. گذر زمان نشان داده است که با نپرداختن جدی به مساله حجاب سایر مصایب و مشکلات نیز حل نشده و در واقع بالاترین ننگه داشتن این امر سودی را متوجه سایر مطالبات نکرده است و به نظر می رسد اخیراً درک این موضوع ، مساله حجاب اختیاری را تبدیل به مطالبه جدی تری کرده است.

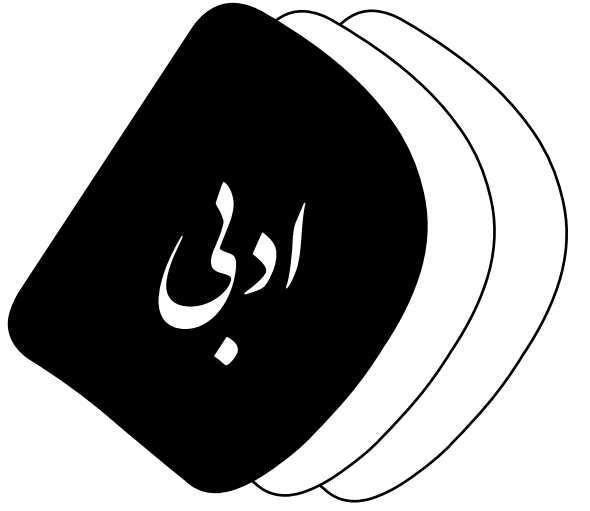
جدی نگرفتن مطالبه حجاب اختیاری از سوی حاکمیت به معنای سکون جامعه در این زمینه نبوده است. بخشی از زنان به طرق مختلف همواره اعتراضات خود را نشان داده اند. کنار گذاشتن چادر ، مو بیرون گذاشتن ، پوشیدن مانتوهای کوتاه یا جلو باز و شلوارهای کوتاه ، برداشتن شال و روسری در هنگام رانندگی و سایر مکان های عمومی، نداشتن حجاب در عکس های پروفایل در شبکه های اجتماعی مسایلی نیست که به راحتی بتوان از آنان چشم پوشید یا آنان را بی اهمیت پنداشت اول آنکه زنان بواسطه این تغییرات هزینه های زیادی را داده اند. بحث وجدل هایی که زنان برای این تغییرات در نحوه پوشش

رضاشاه برای ساختن ایرانی مدرن و متجدد کردن مردم در ابتدای امر تصمیم به تغییر نوع پوشش مردم گرفت و جالب آنجاست که تغییر پوشش مردان را بر زنان مقدم دانست. در مسیر تغییرات اجباری برای پوشش مردان واکنش ها و مقاومت های زیادی صورت گرفت تا آنجا که یکی از دلایل واقعه گوهرشاد برخلاف تصور رایج، تصمیم رضاشاه برای تغییر پوشش مردان بود گرچه رسانه ها به دلایل معین و مشخص این واقعه را به کشف حجاب زنان ربط می دهند. نتایج اقدامات رضا شاه در زمینه پوشش مردان کاملاً موفقیت آمیز بود بطوری که جامعه ایرانی یا به بیان فصیح تر مردان ایرانی تمایلی برای بازگشت به پوشش قدیمی و سنتی خود حتی پس از انقلاب نداشتند و هیچ‌گاه درخواست بازگشت به آن پوشش از سوی رهبران مذهبی نیز نشد. اما کشف حجاب اجباری زنان آنچنان بر جامعه مذهبی و سنتی ایران گران آمد که در مسیر مبارزات سیاسی و ضد سلطنتی همواره این واقعه را یکی از نقاط تاریک کارنامه پهلوی می دانستند. با وجود اینکه در سخنرانی های پیشگامان و مبارزان سیاسی توجه به حجاب و مسایل زنان مورد توجه قرار می گرفت ولی صحبتی از اجبار حجاب و اعمال محدودیت ها بر زنان به صورت شفاف در میان نبود.

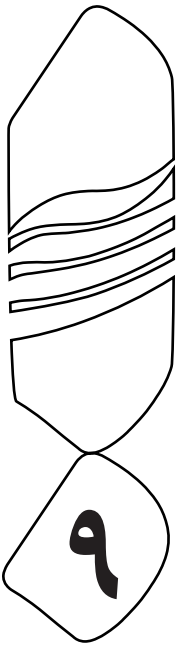
زمنه اجباری شدن حجاب تنها چند ماه پس از پیروزی انقلاب به گوش رسید. این خبر با واکنش تند زنان آزادی خواه مواجه شد و زنان در خیابان چندین روز به تظاهرات پرداختند که با مصاحبه طالقانی در این زمینه و آرام کردن جو ، مساله اجباری شدن حجاب موقتاً مسکوت نگه داشته شد. اما در طی سالیان بعد با شروع تغییر قوانین و اجباری کردن حجاب زیر نظر حسن روحانی در ادارات و سایر ارگان ها کم کم دامنه اجباری شدن حجاب به خیابان ها نیز کشیده و قانونی در این زمینه در مجلس تصویب شد و مجازاتی برای زنانی که بدون حجاب شرعی در خیابان ظاهر می شوند، در نظر گرفته شد. این قانون و واکنش های تند

تصویر زنی بر روی سکو در حالی که شال سفیدی بر چوب زده است به احتمال زیاد تبدیل به یکی از ماندگارترین تصاویر حک شده بر اذهان بخش قابل توجهی از ایرانیان خواهد شد. این تصویر یادآور رنج و هزینه های زیادی است که زنان در طول تاریخ متحمل شده تا زیر بار اجبار و سیاست های مردسالارانه نروند. پویش «زنان خیابان انقلاب» بهانه ای شد برای واکاوی مسیر مبارزه ای که زنان ایرانی از عهد ناصری تا کنون برای دستیابی به یکی از ابتدایی ترین حقوق بشر ، حق انتخاب پوشش - پیموده اند.

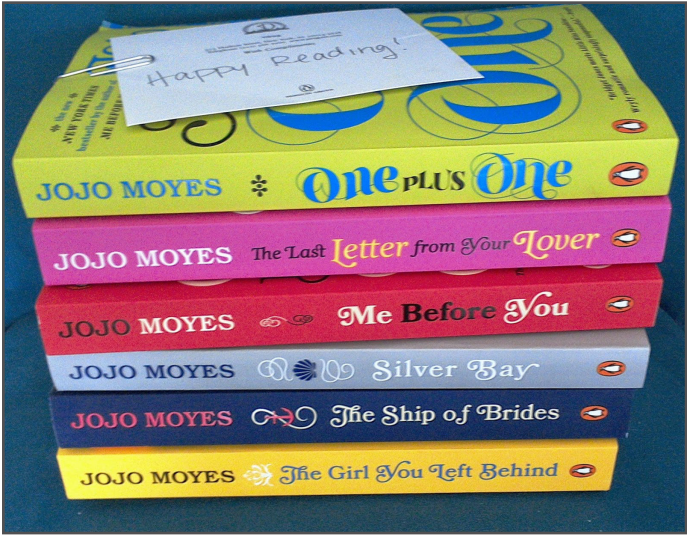
یکی از زنان مشهور عهد ناصری فاطمه زرین تاج برغانی قزوینی مشهور به طاهره و قَزْءَالَمَین است. گرچه اسم او با کشف حجاب گره خورده است اما بررسی دقیق تر نشان می دهد که او در گردهمایی بدشت تنها روبرنده (برقع) از صورت خود برگرفته که در آن زمان نامتعارف بوده است و واکنش های تندی به همراه داشت. مبارزات عینی تر و با اهداف مشخص در مسیر تغییر نوع پوشش نزد زنانی یافت می شود که تحولات جهان مدرن را درک کرده و در پی اعمال تغییرات در جامعه و بهبود اوضاع زنان در ایران بوده اند. این زنان با اقداماتی همچون تاسیس مدارس دخترانه ، انتشار نشریات و قلم زدن در باب حقوق زنان و برگزاری همایش ها سعی بر تغییر داشته اند . تمامی این اقدامات قبل از اصلاحات رضاشاهی در مساله پوشش ، تحصیل و ورود زنان به اجتماع بوده است. این زنان نوع پوشش آن زمان (چادر و چاقچور و روبنده یا پیچه) را مانعی بر سر راه حضور زنان در اجتماع می دانستند. در خاطرات یکی از این زنان فعال می بینیم که به سبب تغییر نوع چادر خود (وی چادری مانند چادرهای امروزی برای حضور در اجتماع دوخته بود) مورد شماتت جامعه قرار گرفت و مجبور به بازگشت به پوشش سنتی شد و جالب اینجاست که پوششی که در حال حاضر برترین نوع حجاب قلمداد می شود حدود یک قرن پیش با عنوان بد حجابی تحمل نمی شد. خاطرات صدیقه دولت آبادی در این زمینه نیز جالب توجه است که بخاطر تغییر نوع پوشش خود بارها تهدید شده است. ملک تاج انصاری در کتاب " صدیقه دولت آبادی: نامه، نوشته‌ها و یادها" تغییر پوشش وی را این گونه توصیف می کند : "طاهره خانم دولت آبادی بعد از بازگشت از خارج مثلاً بی حجاب بود، ولی وقتی قرص صورتشان پیدا بود، همیشه کلاه می پوشید. لباس شان هم تا مچ پایشان بود." زنان دیگری نیز در این مسیر تغییر پوشش همراه بودند که تنها خواهان تغییر نوع پوشش و نه لزوماً نداشتن حجاب شرعی بودند. شاید بتوان گفت که این سری اقدامات و اشعار و مقالاتی که در مذمت حجاب بالاخص بعد از مشروطه به چاپ می رسید تا حدودی زمینه های فرهنگی اجتماعی اصلاحات رضاشاهی و کشف حجاب اجباری را فراهم آورد. حداقل تاثیر این سری اقدامات بر شخص رضا شاه غیر قابل انکار است. گرچه سفرهایی که رضاشاه به خارج از کشور داشت در تصمیمات و اقدامات وی در این زمینه نیز تاثیرگذار بود.



همه‌ی ما با کتاب‌های زرد آشنا هستیم. کتاب‌هایی که بسیاری آن‌ها را با نام لارمان ایرانی می‌شناسند. اگر هنوز متوجه نشده‌اید در مورد چه ژانری صحبت می‌کنم، کتاب‌هایی را به یاد آورید که شخصیت اصلی‌شان دختری جوان و احساساتی است که عاشق مردی خوشتیپ و معمولاً پولدار می‌شود و پس از طی موانع بسیار در نهایت ازدواج می‌کنند و یا هر دو می‌میرند. کتاب‌هایی که اکثراً با فکر کردن به آن‌ها به یاد دختران دبیرستانی یا زنان خانه دار و تحصیل نکرده می‌افتیم. کتاب‌هایی که یک داستان عاشقانه‌ی سبک با سبک نوشتاری ضعیف و شخصیت‌پردازی بد را روایت کرده و هدف اصلی‌شان احساساتی‌کردن هر چه بیشتر مخاطب است تا آه بکشد و خودش را به جای شخصیت اصلی قرار دهد و کتاب بعدی نویسنده را خریداری کند.



عوامگرایی با طعم فرهنگ



معتقد معرفی شده است، (هشدار! اگر کتاب را نخوانده‌اید به پاراگراف بعدی بروید) اقدام به برقراری رابطه با زنی ازدواج کرده می‌کند. در بیشتر این کتاب‌ها شخصیت‌های مرد قدرتمندتر و داناتر ظاهر می‌شوند و شخصیت اصلی که یک زن است، پس از آشناشدن با یک مرد متوجه مشکلاتی در مسیری که انتخاب کرده‌است می‌شود و با کمک و راهنمایی او زندگی‌اش را عوض می‌کند که با توجه به نگاه مردسالارانه در کشور ما شاید این نکته در پرتلفردار بودن این کتاب‌ها موثر بوده‌است و یا حداقل بازخورد منفی در این مورد نشان داده نشده‌است.

در کتابی که مخاطب خاصی را در نظر دارد، این مشکلات کمتر پیش می‌آیند. کتابی که کمی جنجال برانگیزتر باشد، کتابی که هدف نویسنده‌اش فروش بیشتر نباشد، بلکه واقعا بخواهد پیامی را به مردم برساند و مشکلی را حل کند، چنین کتابی است که ارزش خواندن دارد و ماندگار خواهد شد. و چنین کتابی را امکان ندارد که اکثریت جامعه بخوانند و دوست داشته باشند، چون پیامی که جدید باشد قطعاً مخالفانی خواهد داشت، داستانی که به مشکلات جامعه بپردازد قطعاً توسط افرادی که آن مشکلات را به وجود می‌آورند مورد حمله قرار خواهد گرفت. لزومی ندارد داستان متفاوت باشد، و یا کتاب آشکارا شعار سردهد، کافی‌ست مثل آثار نویسنده‌ی بزرگ انگلیسی، جین آستین، همان داستان کلیشه‌ای همیشگی را روایت کنید اما در پس داستان با زبانی طنز مخفیانه به اعتراض

چندین عکس از خود در حین اقدام ادیبانه و عالمانه‌ی خریدن کتاب، مستقیم به سمت قفسه‌ی پرفروش‌ها می‌رویم چون قطعاً کتابی که این همه آدم آن را پسندیده‌اند نمی‌تواند بد باشد، نه؟ برای پاسخ به این سوال می‌توانم به تب فراگیر یکی از بزرگ‌ترین فجایع بشری، کتاب توایلیت (شوق) چند سال پیش اشاره کنم. و یا جمله‌ای از مارک تواین: «اگر روزی دیدی که با اکثریت جامعه هم‌عقیده هستی، فوراً تجدید نظر کن.»

کتاب‌های پرتلفردار الزاماً بد نیستند، اما وقتی کتابی مورد علاقه‌ی این همه آدم کاملاً متفاوت قرار می‌گیرد، یعنی قطعاً مشکلی دارد. کتابی است که نوشته شده تا پرتلفردار باشد نه این که داستان خاصی را روایت کند. معمولاً شخصیت‌پردازی خوبی ندارد چون مخاطبش قشر خاصی نیست و می‌خواهد همه بتوانند با شخصیت اصلی داستان ارتباط برقرار کنند. داستان آن کلیشه و تکراری است چون کلیشه‌ها بارها امتحان شده‌اند و چندان خطر شکست ندارند. و از همه بدتر، داستان کاملاً قابل پیش‌بینی است. اگر کمی دقت کنید می‌بینید که نویسنده ترفند خاصی را در نظر گرفته و با استفاده از آن می‌کوشد تا شما را تحت تاثیر قرار دهد. در کتاب من پیش از تو، کتابی که در سراسر جهان به دلیل بد نشان دادن موقعیت معلولین مورد انتقادهای شدید قرار گرفته‌است، ترفندش را احساساتی کردن مخاطب در نظر گرفته و می‌کوشد روند داستان را طوری به پیش ببرد که مخاطب تا حد امکان اشک بیشتری بریزد. کتاب ملت عشق روند کاملاً متفاوتی را در نظر گرفته‌است، استفاده از علاقه‌ی مخاطب به مولانا و شمس و هم‌چنین نثر زیبا و انشاگونه که باعث شده نویسنده از شخصیت‌پردازی کاملاً غافل باشد. شخصیت‌ها پوچ و سطحی‌نگرند و چنان از منطق داستان صرف نظر شده‌است که شخصیتی که به عنوان یک مسلمان

«من پیش از تو»، «ملت عشق»، «پس از تو»، ... تا به حال چند بار نام این کتاب‌ها را شنیده‌اید؟ کتاب‌هایی که بلافاصله با آوردن نامشان همه شروع به سر تکان دادن می‌کنند و با آن‌ها آشنا هستند. چه چیزی باعث می‌شود این همه انسان متفاوت از یک داستان خوششان بیاید؟

همه‌ی ما با کتاب‌های زرد آشنا هستیم. کتاب‌هایی که بسیاری آن‌ها را با نام «رمان ایرانی» می‌شناسند. اگر هنوز متوجه نشده‌اید در مورد چه ژانری صحبت می‌کنم، کتاب‌هایی را به یاد آورید که شخصیت اصلی‌شان دختری جوان و احساساتی است که عاشق مردی خوشتیپ و معمولاً پولدار می‌شود و پس از طی موانع بسیار در نهایت ازدواج می‌کنند و یا هر دو می‌میرند. کتاب‌هایی که اکثراً با فکر کردن به آن‌ها به یاد دختران دبیرستانی یا زنان خانه دار و تحصیل نکرده می‌افتیم. کتاب‌هایی که یک داستان عاشقانه‌ی سبک با سبک نوشتاری ضعیف و شخصیت‌پردازی بد را روایت کرده و هدف اصلی‌شان احساساتی‌کردن هر چه بیشتر مخاطب است تا آه بکشد و خودش را به جای شخصیت اصلی قرار دهد و کتاب بعدی نویسنده را خریداری کند.

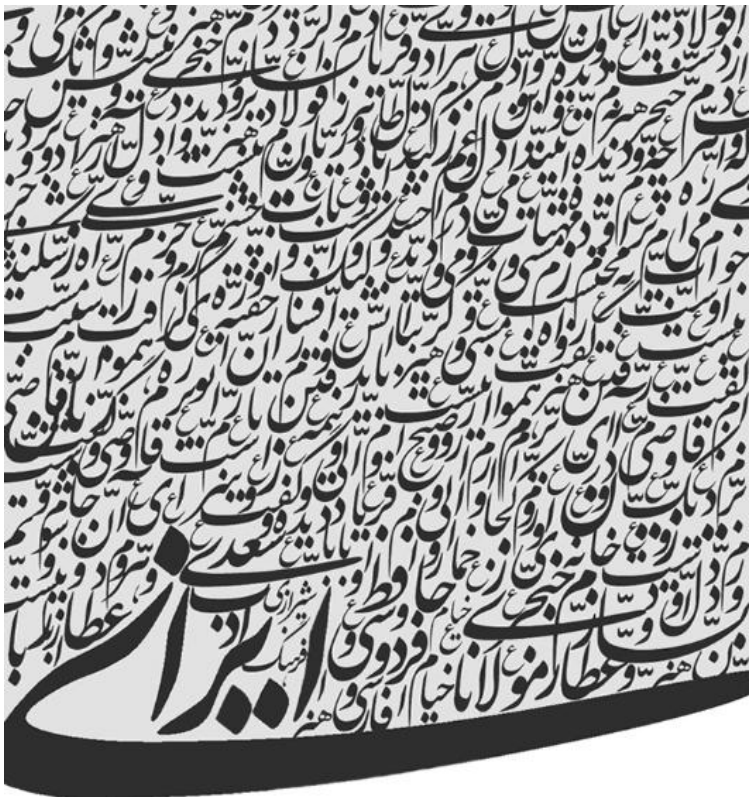
کتاب‌هایی که در بالا نام برده شده‌اند و در کشور ما پرتلفردار و پرفروش هستند، قطعاً جزو این دسته از کتاب‌ها نیستند. هر چه نباشد اکنون با گسترش فضای مجازی به خصوص اینستاگرام، همه‌ی ما کتاب‌های فصیح و والایی می‌خواهیم که با به اشتراک گذاشتن عکسی از صفحات آن‌ها و انتخاب پاراگرافی «عمیق» که به بیان بدیهیات عامه‌پسند با نثری پر از تشبیه و تمثیل مانند انشاهای دوران راهنمایی به عنوان کپشن، به همه‌ی دنبال‌کنندگان خود میزان فرهیختگی‌مان را نشان دهیم. پس به کتاب‌فروشی‌های رفته و ضمن به اشتراک گذاشتن

به ایرادهای جامعه‌ی خود بپردازید. به این صورت هم مخاطبی که داستان عاشقانه می‌خواهد راضی می‌شود و هم خواننده‌ی با تجربه‌تری که به دنبال پیامی عمیق‌تر است.

کتاب‌های محبوب و پرتلفردار برای کسی که می‌خواهد شروع به مطالعه‌کند خوب و مناسب هستند، چون می‌توانید مطمئن باشید که نثری آسان و داستانی راحت دارند و خیلی نیازی به تفکر نخواهید داشت، ولی توصیه می‌شود که در این برکه نمانید و تا ابد دنباله‌روی اکثریت جامعه نباشید. بعد از کمی مطالعه‌ی ژانر و سبک خودتان را بیابید به سراغ کتاب خوب در همان سبک بروید.

تاریخچه کارشناسی کامپیوتر ۹۴

روزگار بدون شاعر



خوش را آرزو می‌کنند و مانند سیف فرغانی دشمنان را به نابودی انذار می‌دهند. توجه ویژه به عرفان و خودشناسی و درونگرایی از آثار همین اتفاقات تاریخی بر شعر است.

گذشت زمان و رو به بهبود رفتن اوضاع باعث روی آوردن به موضوعاتی مانند؛ عشق و عشق‌بازی و شاهدبازی و اشعار غنایی می‌شود و غنا، زاده‌ی دوران آرامش است. پس از گذر از این دوران و سبک هندی و دوره‌ی بازگشت، تحولات دوران مشروطه و آشنایی با جهان و کشورهای دیگر و ورود مدرنیته به ایران و فعالیت جنبش‌های مدنی و سیاسی باعث سوق دادن هنر و بالطبع شعر به سمت و سویی شد که دیگر نگاه پیشین به شعر بیانگر دغدغه مردم نبود و نهایتاً منجر به ظهور نیما و شکستن قالب‌های کهن شد. تا شعر هر چه بیشتر به مردم و درد مشترک ایشان نزدیکتر شود. در سال‌های بعد، اتفاقاتی مانند

شخصی از مولانا عضد الدین پرسید که چون است که در زمان خلفا مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار می‌کردند و اکنون نمی‌کنند؟ گفت: مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده‌است که نه از خدایشان به یاد می‌آید و نی از پیغامبر.

این حکایت بسیار نغز از عبید زاکانی به گونه‌ای نشان‌دهنده موضوعی در جامعه امروز ما است که به تفصیل بیان خواهیم کرد. در طی تاریخ بعد از اسلام در ایران، به مرور پس از قرن دوم و سوم، زبان فارسی شروع به باز پروراندن شاخ و برگ خود نمود و پرچم‌دار این حرکت نویسندگان و شاعران بزرگی همچون رودکی، فردوسی و دیگران بودند. شاعران همیشه زبان مردم عصر خود بوده‌اند و برای تامل در حال و احوال هر ملتی در برهه‌های مختلف تاریخی، آثار ادبی جزء مستدل‌ترین نشانه‌ها هستند.

آنچنان که تاثیر تحولات تاریخی را بر شعر به وضوح می‌توان مشاهده کرد. زمانی که بازیابی هویت ملی درد مشترک مردم بود، قیام شاعری بزرگ مانند فردوسی و یا دقیقی قبیل از او- و دیگران را می‌بینیم که با استفاده از زبان ماندگار شعر، هویت ایرانی را که میان اسطوره‌ها و افسانه‌ها تجلی پیدا می‌کند، بازیابی می‌کنند. پس از لختی، هجوم گسترده مغولان و آن بلاهای گران که بر ایرانیان رفت، باعث سرخوردگی و تحقیر مردم شد و تاثیر آن را می‌توان بر اشعار عرفانی آن دوره مشاهده کرد که سراسر دعوت به قناعت و سازش با روزگار و گوشه‌نشینی و پذیرش تقدیر است و گاهی در قالب بث الشکوی از سختی روزگار می‌نالند و یا ناامیدانه فرا رسیدن روزهای

شاملو، سایه و دیگران در خاطره تاریخ ماندگار شدند. غرض از بازیابی تحولات شعر فارسی رسیدن به این نکته بود که چرا دیگر در زمان ما و شاید بتوان گفت از دهه ۷۰ تا امروز دیگر شعر و شاعری به بزرگی این گذشتگان نمی‌بینیم. حکایتی که در ابتدا از عبید زاکانی نقل شد، تصویری از جامعه امروز ماست. رخت و افسردگی فراگیر در جامعه که زاینده شرایط بسیار اسفناک اقتصادی و معیشتی است، می‌تواند عامل دوری مردم از شعر باشد. مردمی که با فقر و بی‌عدالتی و فساد و ظلم و اختلاف شدید طبقاتی و سرکوب سیاسی هر روز و هر لحظه دست به گریبان‌اند و برای بقا می‌جنگند دیگر نه از شعر یادشان می‌آید نه از شاعر.

اگر در طی تاریخ شاعران زبان مردم بودند، امروز دیگر نابی برای این ملت نمانده که زبانش به اعتراض بچرخد و شاعری سر برآورد که «هوا بس ناجوانمردانه سرد است». فعال شدن گسل‌های اجتماعی و از هم گسستگی جامعه باعث قرارگیری مردم در برابر مردم شده است و از جامعه صدای واحدی که صدای شعر باشد به گوش نمی‌رسد. هرچند که عوامل متعددی بر افول شعر و شاعران در زمانه‌ی ما اثرگذار هستند، اما این وضعیت هولناک پیش روی مردم ما شاید بیشترین تاثیر را دارد و اگر در بحران‌های دیگر در تاریخ، زبان شعر عوض می‌شد، امروز دیگر از بیان درد مردم الکن است.

کودتای ۲۸ مرداد و مبارزات سیاسی قبل از انقلاب تاثیر شگرفی بر هدایت شعر به سمت محتوای اجتماعی و سیاسی داشت و شاعران بزرگی مانند اخوان ثالث،

یزدان عین‌القلم کارشناسی متالورژی ۹۴

دانشگاه نیز نقش خود را در این نمایش به سختی بازی کرد نمایشی که از سال ۷۶ پرده اولش اجرا شد یعنی جشنواره تئاتر دانشگاهی که در ادامه همین دلیلی بر آغاز صحنه‌ی بعدی یعنی تاسیس کانون‌های تئاتر در سراسر ایران شد که به طور مثال به دانشگاه فردوسی می‌توان اشاره کرد که در زمان دکتر کافی، معاونت فرهنگی وقت، تاسیس سوله‌ی فرهنگی و کانون تئاتر را شاهد بودیم که این منجر به عطف اول نمایش بزرگ تئاتر دانشگاهی یعنی اولین دوره‌ی مستقل جشنواره تئاتر دانشگاهی در سال ۱۳۸۰ شد.

تئاتر دانشجویی در گذر زمان

جشنواره تئاتر دانشگاهی که در ادامه همین دلیلی بر آغاز صحنه‌ی بعدی یعنی تاسیس کانون‌های تئاتر در سراسر ایران شد که به طور مثال به دانشگاه فردوسی می‌توان اشاره کرد که در زمان دکتر کافی، معاونت فرهنگی وقت، تاسیس سوله‌ی فرهنگی و کانون تئاتر را شاهد بودیم که این منجر به عطف اول نمایش بزرگ تئاتر دانشگاهی در یعنی اولین دوره‌ی مستقل جشنواره تئاتر دانشگاهی در سال ۱۳۸۰ شد. چهار دوره‌ی آغازین آن در جشنواره فجر به روی صحنه رفته بود اما به لطف دکتر معین این رویه سرانجامی شیرین داشت. متأسفانه هیچ نمایشی بدون نقطه‌ی اوج نمی‌تواند ادامه پیدا کند؛ دولت مردان جدید با سیاستهای تازه‌ی خود دست به سرکوب فرهنگی و به انزوا راندن هنر از بدنه‌ی متفکر جامعه یعنی دانشگاه زدند که کم شدن بودجه‌ی اجراها و به سرانجام نرسیدن بسیاری از گروه‌های فرهنگی حتی ممنوعیت فعالیت را برایشان به دنبال داشت. نقطه‌ی اوجی که ما را در سکوت فروبرد و این پایان تلخ پرده‌ی دوم تئاتر دانشجویی به حساب می‌آید و اما پرده سوم امید را برآید به همراه آورد امیدی که دیری نپایید به بحران اقتصادی تبدیل شد فرهنگ که همواره یکی از اولین اولویات های جوامع بشری بود جای خود را به پر کردن جایگاه تماشاگران داد، سالنهای متعدد دلیل خوبی بر امیدوار شدن هنرمندان و علاقه‌مندان شدند اما کفایت نکردند، به علت کم بودن بودجه‌های ساخت یک اثر، سبک و سیاق نمایشها بوی بازار را به خود گرفت اما با این حال امید از دل دانشگاهیان نرفت. فراموش شدن، نام پرده سوم این نمایش است که امیدواریم پایانش شیرین باشد و تئاتر این هنر دیرینه به رسالت اصلیش یعنی خلق زیبایی بپردازد.

علیرضا کارشناسی مکانیک ۹۲

شروع سانسورها و انتصاب فیلترهای مختلف برای تایید و صحت یک اجرا حتی شرایط برای لغو بسیاری از اجراها



فراهم آمد که این امر سبب توقف یا خاتمه‌ی فعالیت برخی از هنرمندان بود، حتی بعضی از آنان برای ادامه‌ی رویه هنری خود دست به مهاجرت زدند و بار سفر بستند که به طور مثال می‌توان به مهاجرت بهرام بیضایی در این دوره اشاره کرد. در دولت یازدهم و دوازدهم مجدداً رویکردی نسبتاً مثبت پیگیری شد تا آنجا که دولت مردان سیاست خود را با ساختن سالنهای نمایشی در تهران و دیگر شهرها ادامه دادند، روندی آهسته و پیوسته اما کافی نبود باید تاکید کرد که تنها لازمی پیشرفت این هنر آمفیتئاتر نیست اما نقش به‌سزایی را ایفا میکند.

دانشگاه نیز نقش خود را در این نمایش به سختی بازی کرد نمایشی که از سال ۷۶ پرده اولش اجرا شد یعنی

خود ادامه داد. پس از انقلاب هنر تئاتر به انزوا رانده شد چرا که رنگ و شمایل غربی آن چندان مورد استقبال و مقبولیت واقع نمیشد اما تئاتر راه خود را ادامه داد و با روی کار آمدن دولت اصلاحات و همراه بودن وزارت ارشاد به سرپرستی عطاالله مهاجرانی و احمد مسجد جامعی و وزارت علوم به سرپرستی مصطفی معین و جعفر توفیقی در راستای ارتقای فرهنگی با ساخت سالنهای نمایش متعدد و برگزاری جشنواره‌های مختلف روح این هنر دوباره

زنده گشت و در بدنه‌ی جامعه دمیده شد به طور مثال می‌توان به تاسیس خانه هنرمندان و افتتاح آن با حضور محمد خاتمی و همچنین برگزاری اولین جشنواره تئاتر دانشگاهی در سال ۱۳۷۶ اشاره کرد، سال‌ها مسیر شروع عرصه‌های هنری تنها پشت کار بود اما با شیوع سیاستهای جدید این دسترسی برای اولین اجتماع روشن فکری یعنی دانشگاهیان میسر شد. در دولت نهم و دهم و با تغییر وزرای علوم و ارشاد و روی کار آمدن محمدمهدی زاهدی، کامران دانشجو، محمد حسین صفار هرندی و محمد حسینی بلایی مشابه آنچه در بدو انقلاب شاهد آن بودیم بر سر تئاتر آمد یعنی آغاز بدگمانی نسبت به شمایل غربی این هنر و به دنبال آن

واژه‌ی تئاتر در زبان یونانی به معنای چیزی که به آن نگاه میکنند و در فارسی به معنای نمایش یا تماشا میباشد، تئاتر جزو هنرهای هفتگانه با قدمتی دیرینه مربوط به دوران یونان باستان است. برخی تاریخنگاران پیشینه‌ی تئاتر را مربوط به دوران بدویت و زمانی که ایما و اشاره ابزار ارتباطی بشر بود نیز میدانند اما چه چیز تئاتر را متمایز از بقیه هنرها میکند؟ در زمانهای قدیم تئاتر نقش والایی در گردآوری هنرهای گوناگون ایفا میکرد ازین بابت تئاتر تنها یک نمایش به حساب نمی‌آمد بلکه میعادگاه هنرمندان بود به طور مثال به جزء جدا ناشدنی آن یعنی موسیقی میتوان اشاره کرد. سالها هنر تئاتر مسئول روایات اساطیری و آیینی بود تا آنجا که به هنری از آحاد مردم تبدیل شد و گویش متفاوتی در آن به وجود آمد و به زبان قشر عام جامعه برای بیان نیازها و خواسته‌هایشان بدل گشت با این حساب تئاتر وظیفه‌ی خلق زیبایی را از خود دور نساخت و با خلق موقعیات و لحظات خاص این تصویر را از خود زنده نگاهداشت تصویری زیبا هر چند تلخ و شیرین اما جاویدان در بطن مخاطب. این روال تا آنجا که شکسپیر شالوده‌های این هنر را دستخوش تغییر کرد ادامه یافت و «هنر برای خلق هنر» برای تیاتر نیز به منصف ظهور گذاشته شد. تئاتر ایران در چارچوب نمایشهای آیینی همچون تعزیه‌خوانی و سووشون کار خود را آغاز کرد که این اجراها همانند نمایشهای یونانی به روایت داستانهای نمادین میپرداختند. با تاسیس دارالفنون و ترجمه کتب غربی به همراه فرستادن محصلین به خارجه و در ادامه با جریان مشروطیت این هنر معنای جدیدی در بین مردم ایران پیدا کرد. مردمی که تا آن زمان حتی از وجود حقوق خود آگاه نبودند با وقوع مشروطیت جان تازهای گرفتند. هنر تئاتر به زبانی اعتراضی با مضامین ملی بدل گشت و تا پیش از انقلاب به تولید محتوای ملی، واقع‌گرایانه و مدرن در نمایشنامه‌های گوناگون به رویه

زیبایی بزرگ

در جذب مخاطب خود است؛ به طوری که هر از چند گاهی که ریتم فیلم بسیار کند و آهسته میشود با نشان دادن صحنه‌ای از یک مهمانی و همچنین استفاده از آهنگهایی دارای ریتم به نسبت تند و شاد، آن دسته از مخاطب را که تحمل ریتم یکنواخت و آهسته را ندارند مجدداً به دیدن ادامه‌ی فیلم ترغیب میکند و در کنار آن نمادها و مفاهیم خود را به مخاطب القا می‌کند و شاید به همین علت بوده که فروش بهتری نسبت به سایر فیلم‌های ایتالیایی داشته و همچنین به مقام بهترین فیلم خارجی اسکار نیز نائل آمده‌است.

اما در کنار این نگاه به جذب مخاطب، کارگران به خوبی و با هنری متفاوت برخی مضامین را در کنار هم گنجانده و با استفاده از شخصیتهای مختلف در قابلهای متفاوتی از قبیل قدیسه، نویسنده، شعبده‌باز، فردی تحت تعقیب و یک مرد عاشق، تقابل زندگی آن را به چالش کشیده‌است و نگاهی پوچگرایانه به زندگی همهی آنها دارد؛ نگاهی که عمده دید کارگردان و نویسنده‌ی این اثر بوده است.

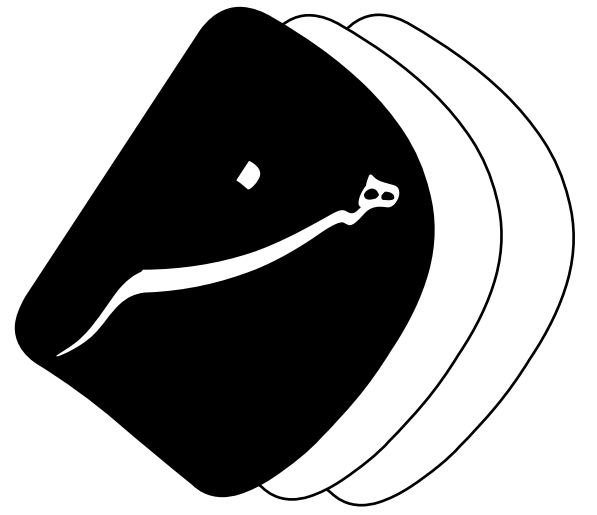
محمد فلیمنی کارشناسی متالورژی ۹۵

فیلم علت و یا معلول هر اتفاقی را بیان میکنند. پرسش اصلی فیلم پیرامون شخصیت اول آن میباشد و آن اینست که چرا جیب‌رمانی دیگر نمینویسد و پاسخ آن نیز به اینصورت بیان می‌شود که وی به دنبال زیباییای برتر است. و اما از نظر من ویژگیای که این فیلم را از سایر فیلم‌های سینمای کلاسیک ایتالیا و به خصوص فلیمنی، که برخی باوردارند که این فیلم الهام گرفته از آنست، جدا میکند دقت کارگردان

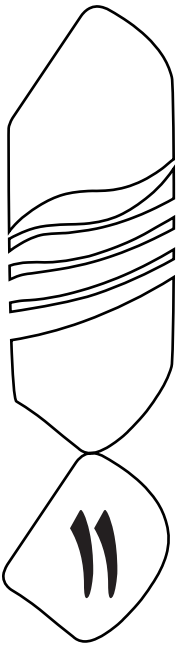


اصل غافلگیری و همچنین صحنه‌هایی کاملاً از هم جدا، که ذهن بیننده را از لحظه‌ی آغاز تا به انتها به خود مشغول میکند و در طول زمان

زیبایی بزرگ (به ایتالیایی: La Grande Bellezza) فیلمی در ژانر کمدی درام است. رابی کالین منتقد فیلم، زیبایی بزرگ را هم رده فیلم‌هایی چون لا دولچه ویتای فدریکو فلینی و رم، شهر بی‌دفاع روبرتو روسلینی می‌داند. در نگاه اول برای انتخاب یک فیلم شاید خیلی از افراد به بازیگران و یا کارگردان آن فیلم نگاه میکنند و اگر اینطور باشد با بیاعتنایی از کنار فیلمی شگرف گذر خواهند کرد، فیلمی به کارگردانی یک جوان جویای نام ایتالیایی که پس از سالها کار به عنوان دستیار کارگردان و همچنین ساختن مجموعه‌های مختلف تلویزیونی پا به عرصه‌ی کارگردانی و فیلم بلند گذاشته است و به واسطه ذوق و هنرش دوباره سینمای ایتالیا را به روزهای خوب خود در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ برگردانده است. فیلم اول پائولو سورنتینو با عنوان «عواقب عشق» در سال ۲۰۰۴ آغاز درخشش وی بود و شاهکاری که می‌خواهم امروز راجب آن صحبت کنم «زیبایی بزرگ» که در سال ۲۰۱۴ موفق به کسب جایزه بهترین فیلم خارجی از آکادمی اسکار شد. فیلمی با نگاهی متفاوت به مسئله‌ی هویت آدمی و همچنین مفاهیمی از قبیل عشق و مرگ که میتواند مخاطب را به خوبی جذب خود کند. فیلمی که به واسطه‌ی سبک متفاوت



گرافیتی به شیوهی امروزی و جایگاه حال حاضرش از اوایل دهه‌ی ۶۰ و با اوج‌گیری فرهنگ هیپ‌هاپ و آزادی سیاه‌پوستان شکل‌گرفت. گرافیتی که نوعی ابزار برای اعتراض به‌شمار می‌آید، وسیله‌ی مناسبی بود برای جوامع سیاه‌پوستان در محله‌های فقیرنشین (که از لحاظ جایگاه اجتماعی در اقلیت بودند) تا به بیان عقاید خویش بپردازند. البته بعدها گرافیتی به عنوان وسیله‌ای برای تعیین قلمروی گروه‌های خلافکار در خیابان‌های شهر به کار گرفته‌شد که از ارزش و ماهیت فلسفی آن کاست. امروزه با غالب شدن فرهنگ سیاه‌پوستان (رپ و هیپ‌هاپ) در سرتاسر ایالات متحده و دنیا، این هنر کاملاً مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌است.



هنرهای معترض

مختلفی است و دیوارنگاری به دو دسته تقسیم می‌شود: دیوارنگاری مردمی و دیوارنگاری دولتی. دیوارنویسی‌های مردمی به دو گروه تقسیم می‌شود: تبلیغاتی یا پیاده‌سازی طرح‌ها و اشکالی درخور و جذاب. دسته‌ی نخست بیشتر گویای

مسائل سیاسی روز، مخالفت با اعمال حاکم، یا تبلیغات مشاغل و آگهی‌هاست. دسته‌ی دوم در خدمت تبلیغات افکار عقیدتی یا شرعی است که دولت برای نمایان ساختن دستاوردهای فکری و تقویت هم‌دلی بین مردم انجام می‌دهد. این شعارها و نقش‌ها که پیام‌های اعتقادی و سیاسی دارد و توسط سازمان‌های دولتی اجرا می‌شود، یک فعالیت هنری مستقل به شمار نمی‌آید. در نگاه کلی‌تر



گرافیتی برای نمایش گذاشتن عقاید شخصی و یا افکار عمومی به‌کار می‌رود. گرافیتی و وندالیسم را می‌توان شاخه‌هایی از هنر معترض دانست که گاه جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی دارند و ناراضی‌ی یک جمع را برای تاثیرگذاری بیشتر به زبان نقاشی بیان می‌کند.

کاریکاتور:

کلمه‌ی کاریکاتور از کلمه‌ی ایتالیایی «کاریکار» گرفته شده که به معنای اغراق است، اما اغراق در کاریکاتور یا طنز تصویری، باید سنجیده، منطقی و هوشمندانه باشد. هنر کاریکاتور خیلی پیش از پیدایش روزنامه‌نگاری و حتی اختراع صنعت چاپ در دنیا رواج داشته و در واقع عمری به درازای تاریخ مکتوب انسان دارد.

کاریکاتورها شاخه‌ای دیگر از هنرهای معترض و افشاگر به حساب می‌آید که گاه ناراضی‌هایی از وضع موجود را با طنز و طعنه‌ای تاثیرگذار به تصویر می‌کشد تا عاملین را در صدد بهبود وضع موجود به جنبش درآورند. از فواید این هنر می‌توان به آگاه‌سازی مردم از اوضاع اجتماعی و سیاسی حاکم نام برد و همچنین بیان راهکارهایی برای حل مسائل موجود.

هنرمندان در بیان مسائل سیاسی از چهره‌های واقعی سیاستمداران و یا کسانی که به نوعی خبرساز هستند، کاریکاتور می‌کشند. بسیاری از کاریکاتورها برای خندانند بیننده کشیده شده‌اند، اما بعضی از آن‌ها، مثل موضوعات سیاسی، با این که در نگاه اول خنده‌دار هستند، اما معنای ثانوی عمیقی در خود دارند که آن‌ها را در زمره‌ی هنرهای معترض جای داده‌است.

با آثار زیبا و چشم‌نواز کنار آمده‌اند و در صدد پاک کردن آن‌ها بر نمی‌آیند.

۱۶ سال پیش گرافیتی جز وندالیسم به‌شمار می‌آمد، اما اکنون تغییر شکل یافته است و گرافامورهای بسیاری در دنیا فعال

هستند که معروف‌ترین آن‌ها بنکسی در لندن است. بنکسی هنرمند ۳۶ ساله‌ی گرافیتی‌کار انگلیسی است که شاید بتوان او را در زمره یکی از محبوب‌ترین و در عین حال مرموزترین هنرمندان گرافیتی دنیا به حساب آورد، محبوب از آن رو که برخی از کلکسیونرهای دنیا، صدها هزار دلار برای خرید آثار هنری‌اش هزینه می‌کنند؛ مرموز به این دلیل که هیچ‌کس تا به حال او را ندیده‌است. با این که این هنرمند گرافیتی‌کار، بیش از ده سال از فعالیتش می‌گذرد، اما تنها در سه چهار سال اخیر نامش به رسانه‌ها کشیده شده و محبوبیت عجیبی در بین مردم پیدا کرده‌است. او کارش را از دیوارنگاری روی دیوارهای مناطق محروم شهر زادگاهش آغاز کرد و به دلیل ممنوعیت دیوارنگاری خیابانی در انگلستان، نیمه‌شب‌ها دور از چشم دیگران، بر روی دیوارهای شهر نقاشی می‌کند و عمدتاً مکان‌های غیرمترافی را برای نمایش آن‌ها برمی‌گزیند: گاه تونل مخروبه‌هایی در لندن و گاه دیوار حائل بین اسرائیل و فلسطین. بیشتر آثار او جنبه‌ی انتقاد به مسایل سیاسی نظیر جنگ‌های اخیر را دارد. در اوایل کار بسیاری

از نقاشی‌های بنکسی چند روزی بیشتر روی دیوار دوام نمی‌آورد و توسط شهرداری پاک می‌شد، ولی در حال حاضر با وجود منع قانونی کشیدن گرافیتی روی دیوار، رئیس شورای شهری که وی در آن ساکن است، دستور داده که نقاشی‌های بنکسی به عنوان فرزند پر افتخار این شهر باید روی دیوارها حفظ شود! در ایران نیز همانند سایر کشورهای جهان، دیوارنگاری یا گرافیتی دارای شیوه‌های

در زمره‌ی اعمال آسیب‌رسان قرار می‌گیرد. **گرافیتی:**

دیوارنگاری یا گرافیتی، به تصویرکشیدن نقش‌ها، اشکال، حرف‌ها، نشانه‌ها، نمادها، الگوها و کلمه‌ها بر روی دیوارها یا هر مکان عمومی است که بتوان از آن به عنوان مکانی برای نوشتن، نقاشی، کنده‌کاری و خط‌کشی کردن استفاده کرد.

دیوارنگاشته‌ها، هرگونه علامت‌گذاری‌ای به حساب می‌آیند که می‌توانند در شکل‌های نوشتن ساده‌ی حرف‌ها تا نقاشی‌های استادانه ظاهر شوند. دیوارنوشته‌ها از دوران باستان، به عنوان مثال یونان باستان، امپراطوری‌های روم، چین و ایران وجود داشته‌است. در طبقه‌بندی مدرن می‌توان دیوارنگاری را به عنوان هنر عمومی تعبیر کرد.

گرافیتی به شیوه‌ی امروزی و جایگاه حال حاضرش از اوایل دهه‌ی ۶۰ و با اوج‌گیری فرهنگ هیپ‌هاپ و آزادی سیاه‌پوستان شکل‌گرفت. گرافیتی که نوعی ابزار برای اعتراض به‌شمار می‌آید، وسیله‌ی مناسبی بود برای جوامع سیاه‌پوستان در محله‌های فقیرنشین (که از لحاظ جایگاه اجتماعی در اقلیت بودند) تا به بیان عقاید خویش بپردازند. البته بعدها گرافیتی به عنوان وسیله‌ای برای تعیین قلمروی گروه‌های خلافکار در خیابان‌های شهر به کار گرفته‌شد که از ارزش و ماهیت فلسفی آن کاست. امروزه با غالب شدن فرهنگ سیاه‌پوستان (رپ و هیپ



هاپ) در سرتاسر ایالات متحده و دنیا، این هنر کاملاً مورد سوءاستفاده قرار گرفته‌است. هنر گرافیتی رفته‌رفته به فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف راه‌یافت و کاربردهای گوناگونی پیدا کرد. اکنون این هنر در بسیاری از کشورهای دنیا پذیرفته و شناخته‌شده است، به طوری که در بسیاری از کشورها، شهرداری‌ها اقدام به احداث دیوارهای آزاد برای هنرمندان کرده‌اند و بسیاری نیز

از دیرباز انسان‌ها در صدد بیان عقاید و انتقادات خود نسبت به حوادث پیرامونشان بوده‌اند. به خصوص در دستگاه‌های سیاسی، به شیوه‌های مختلف، رضایت و ناراضی‌ی خود را از حاکم وقت و اعمالش اعلام می‌کردند. این شیوه‌ها که عبارت‌اند از وندالیسم، گرافیتی، کاریکاتور و دیگر هنرهایی که به طور تخصصی، هنرهای معترض شناخته می‌شوند، تا حال ادامه یافته و یا دست‌خوش تغییرات شده‌است. از این رو آن‌ها را هنر می‌نامیم که بیان افکار آدمی را به شیوه‌ای غیر از زبان گویا نمایش می‌دهند و زبانی جدید را برای اثرگذاری بر محیط اعمال می‌کنند.

شناخت این هنرها، درک بهتر از آثار مخلوق مرتبط با حوادث محیطی را به دنبال دارد، از این رو به بررسی چندی از این هنرها می‌پردازیم:

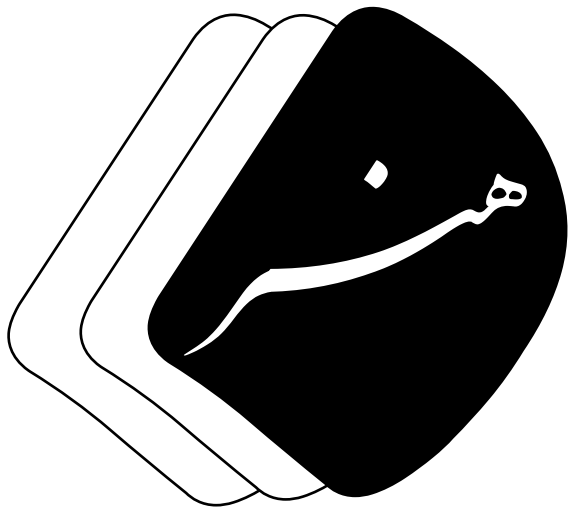
هنر وندال:

وندالیسم مشتق از واژه‌ی وندال است. وندال نام قومی از اقوام ژرمن - اسلاو به‌شمار می‌رفت که در قرن پنجم میلادی در سرزمین‌های واقع در میان دو رودخانه‌ی اودر و ویستول زندگی می‌کردند. آنان مردمانی جنگ‌جو، خون‌خوار و مهاجم بودند که به کثرت به نواحی و سرزمین‌های اطراف قلمروی خود تجاوز می‌کردند و به تخریب مناطق و آبادی‌های متصرفه می‌پرداختند. روحیه‌ی ویرانگرانه‌ی قوم وندال سبب گردیده‌است که در مباحث آسیب‌شناسی، کلیه‌ی رفتارهای بزهکارانه‌ای که به منظور تخریب آگاهانه‌ی اموال، اشیا و متعلقات عمومی و نیز تخریب و نابودی آثار هنری و دشمنی با علم و صنعت و آثار تمدن صورت می‌گیرد، به گونه‌ای به وندالیسم منتسب گردد.

وندالیسم در لغت به معنای تخریب کنترل‌نشده‌ی اشیا و آثار فرهنگی بالارزش یا اموال عمومی است و دلایل متعددی برای آن ذکر می‌کنند. وندالیسم را در زمره‌ی انحرافات جوامع جدید دسته بندی می‌کنند و آن را عکس‌العملی خشونت‌آمیز و واکنشی نسبت به برخی از فشارها و تحمیلات و ناملایمات، اجهاف‌ها و شکست‌ها می‌دانند. به شخص

تخریب‌کننده، وندال گفته می‌شود که گاه ناهنجاری‌های جامعه‌ی خویش را با پیاده کردن نقشی بر دیوارهای شهر بیان می‌کند.

وندالیسم را از سویی می‌توان در زمره‌ی هنر قرار داد، هنگامی که حالت‌های اعتراض‌آمیز و منتقدانه‌ی خود را در چارچوب شرایط اماکن شهر حفظ کند و از سویی به دلیل آسیب‌رسانی به اماکن عمومی، اگر خلاف رضایت صاحب ملک یا مسؤول نگهداری باشد-



انجمن اسلامی دانشجویان نواندیش و تیم

نشریه بازتاب از شما دعوت می‌کند در صورت تمایل برای همکاری در بازتاب به دفاتر انجمن مراجعه فرمایید یا با شماره ۰۹۳۷۹۰۸۱۳۰۸ در تماس باشید.

آرشیو
نشریه



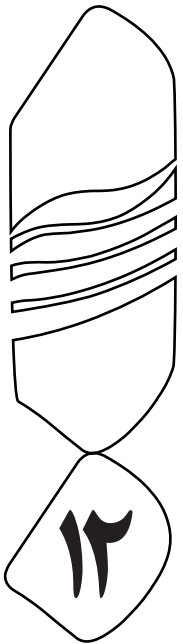
@noandishanfum

baztabmagazine@gmail.com

کامران فرحلی، اجتماعی، سیاسی، صنفی شماره مجوز: ۹۶۱۶۴۳

صاحب‌امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر: علی عبادتیان
شورای سیاست‌گذاری: ریحانه نبوی، یزدان عین‌القضات، زینب رستمی‌پور، نیلوفر محمدی، علیرضا میردیده
صفحه‌آرا: حمیدرضا اعظمی
ویراستار: زینب رستمی‌پور، نیلوفر محمدی، سید علی رضایی
همکاران این شماره: محمد عثمانی، علیرضا میردیده، تکتم بهرامی، روح‌الله نوابادی، رضا امیرزاده، علیرضا ربیعی، محمد صادق نجف زاده، علی عبادتیان، یزدان عین‌القضات، ریحانه نبوی، ملیکا مقدم، تارا جدیدی، محمد فوجی، عارف صفرپور، آتنا پیشاور، حسین مهدویان
با تشکر از دکتر روح‌الله اسلامی و دکتر سلمان ساکت

شناسنامه



۱۲

کامران فرحلی، اجتماعی، سیاسی، صنفی شماره مجوز: ۹۶۱۶۴۳



میراث دیبا

کامران دیبا، معمار مدرن، آوانگارد و تاریخ‌نگار ایرانی که گرچه اندک زمانی در ایران به کار پرداخت، اما تأثیری پابرجا و قابل ستایش بر معماری، هنر و سبک اندیشه و زندگی ایرانی از خود بر جای گذاشت. اما هم‌الگوی معماران بود و هم برای بهتر کردن سطح فکری و زندگی عامه مردم می‌کوشید. آن زمان که نگاه معماران به غرب و معماری مدرن آن معطوف بود، کامران دیبا نگاهش را به ارزش‌های پایدار و انسان‌دوستانه‌ی معماری و شهرسازی در فرهنگ ایرانی معطوف کرد.

کامران طباطبایی دیبا در اسفند ۱۳۱۵ در تهران متولد شد. دیبا برای ادامه‌ی تحصیل به آمریکا رفته و در دانشگاه هاروارد در رشته‌ی معماری به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۴۳ مدرک کارشناسی خود را گرفت. کامران دیبا تا سال ۱۳۴۴ مطالعاتی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی انجام داد و مدرک فوق لیسانس خود را در این رشته دریافت کرد. وی پس از گذراندن دوره‌ی تحصیلات تکمیلی جامعه‌شناسی در آمریکا، بی‌درنگ به ایران بازگشت. دیبا عاشق

وطنش بود و قریب به ۱۲ سال در ایران کار کرد و در نهایت در سال ۱۳۵۷ از ایران مهاجرت کرد و به اجبار در خارج از وطن به زندگی و کار مشغول شد.

اکنون دفتر معماری کامران دیبا در ایالت مالاگای اسپانیاست و او بین آنجا و پاریس در رفت و آمد است. وی در بیش از یک دهه فعالیت خود در ایران، هم‌دغدغه‌ی معماری داشت و هم هنر و اظهار می‌دارد که از ابتدای تحصیل تمایل هنری و یک مقدار هم تصادف بود که او را به معماری سوق داد. او در سال ۱۳۴۴ که به وطن بازگشت کارش را با تاسیس دفتر به نام موسسه‌ی شهرسازی و تهیه طرح‌های اجتماعی آغاز کرد و خیلی زود پی‌برد که گرفتن پروژه‌های دلخواه آنچنان هم آسان نیست، اما با پشتکار امور را پیگیری می‌کرد؛ هم‌آموخته‌های خود را به کار می‌بست و هم از یادگرفتن باز نمی‌ماند و پیوسته یک هدف را دنبال می‌کرد. دیبا عقیده دارد که معماری او معماری انسانی است؛ نوع خاصی از معماری که در خدمت جامعه و مردم است. دیگاه‌های انسان‌گرایی کامران دیبا را می‌توان به خوبی

در طراحی مسکن و عوامل تأثیرگذار در آن مشاهده کرد. او دیدگاه‌های خود را در آن سال‌ها در مورد مسکن‌سازی چنین شرح می‌دهد: «دلم نمی‌خواست برای طبقه‌ی مرفه جامعه ویلا طراحی کنم، از طریق شهرسازی بهتر می‌توان در جهت برآوردن نیازهای جامعه گام برداشت.»

معماری کامران دیبا ریشه در زیبایی‌شناسی سنت‌های معماری و شهرسازی ایرانی دارد و درصدد تبیین مبانی نظری خاصی، متفاوت با معماری مدرن عجین شده با سنت و تاریخ ایران و تصویری آشنا و برگرفته از فرهنگ بومی و محلی در کنار فرهنگ جهانی، هدف دیبا است. او برخلاف فتحی که مقابل گرایش‌های مدرن جبهه می‌گرفت، تجدد را پذیرفته و خواستار سنت‌گرایی بر پایه‌ی واقعیت یا رئالیسم است.

کامران دیبا پس از مهاجرت از ایران در طول دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ مدتی فقط به نقاشی و خلق آثار تجسمی پرداخت که اصلاً آنها را در جایی نمایش نداد. او درباره‌ی آن مدت نسبتاً طولانی که از معماری فاصله گرفته بود، چنین می‌گوید:

معماری برای من در چهارچوب کشور وسیع، متنوع، زیبا و با فرهنگ غنی و آشنای خودم معنا داشت. همچون یک تعهد و وظیفه در قبال وطنم. در دنیای غرب فقدان این تعهد و احساس، انگیزه‌هایم را از بین برد.

او چند سال بعد را به کاری پرداخت که از آن به نام خرده‌ریز معماری یاد می‌کند و مدتی در آمریکا به طراحی مشغول بود تا آنکه به تدریج کار جدی معماری را از سر گرفت. اما حتی در توصیف این کارهای خود هم چنین می‌گوید: «فاقد محتوای اجتماعی و فقط کار معماری در چهارچوب ارضای خاطر خود و کارفرما.»

کامران دیبا آنطور که می‌گوید، در طول فعالیت حرفه‌ای در پی یافتن دیالکتیک بود میان سنت و مدرنیته و سنتز آنها و یافتن راهی نو، مدرن و آوانگارد که حاصل یک استنتاج دیالکتیک زمان-تاریخی باشد. جامعه‌ی ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به مدرنیسم غربی گرایش داشت و او تمام همت خود را به کار بسته بود تا سهمی در بهبود کیفیت زندگی و منظر شهری وطنش و به خصوص برای قشر کم‌درآمد و محروم داشته باشد.

ادق نجف‌زاده
کارشناسی معماری

